

## امام حسن مجتبیٰ (ع)



محمد تقی صرفی پور

### امام حسن مجتبی (ع)

میلاد آن حضرت در شب نیمه رمضان سال سوم هجری در شهر مدینه بوده است . در سن سی و هفت سالگی به مقام امامت رسیدند و بعد از ده سال امامت ، در سن چهل و هفت سالگی به دست عوامل معاویه به شهادت رسیدند . مرقد مطهرش در قبرستان بقیع مدینه است .  
القاب آن جناب : مجتبی ، سبط ، سید ، امین ، حجت ، برّ ، نقی و زکی است . کنیه آن حضرت ابامحمد بوده است .

امام سجاد علیه السلام فرمود : وقتی امام حسن علیه السلام متولد شد ، فاطمه علیها السلام به علی علیه السلام فرمود : نامی برای این کودک انتخاب کن ! علی علیه السلام فرمود : من قبل از پیامبر صلی الله علیه و آله این کار را نمی کنم . سپس کودک را به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بردند و خواهش کردند که اسمی بر او بگذارد . حضرت فرمود : من در نامگذاری این کودک بر خدا سبقت نمی گیرم . در این هنگام وحی نازل شد و جبرئیل سلام خدا را ابلاغ کرده و گفت : خدا می فرماید : علی بن ابیطالب برای تو مانند هارون برای موسی علیه السلام است . نام پسر هارون را که شُبْر است بر او بگذار . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : لغت من عربی است ؟ جبرئیل گفت : عربی شُبْر ، حسن است . پس نام حسن را بر این کودک گذاشتند .<sup>(1)</sup>

---

(1) ستارگان درخشان

## ویژگیهای اخلاقی امام حسن مجتبی(ع)

### عبادت

امام صادق (ع) در بیان حال معنوی ایشان می فرمود: امام مجتبی (ع) عابدترین مردم زمان خود بود. بسیار حج به صورت پیاده و گاه با پای برهنه به جای می آورد. همیشه او را در حال گفتن ذکر می دیدند و هر گاه آیه «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» را می شنید، پاسخ می گفت

«لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ»

[1] (خداوند! گوش به فرمان توام. )

آن امام همواره در قنوت نمازش، بسیار دعا می کرد و خدا را این گونه می خواند: «ای پناهگاه درمندگان! فهمها در درک تو حیران و دانشها در برابر تو ناتوان و نارساست. تو پروردگار زنده و قیومی که جاودانه است. تو خود می بینی آنچه را که می دانی و در آن کار، دانا و بردبار هستی. تو بر آشکار ساختن هر پنهان، قدرت داری و می توانی از انجام هر کاری جلوگیری کنی؛ بدون آنکه در تنگنا واقع شوی. بازگشت همه چیز به سوی توست؛ همان سان که آغاز آن از خواست تو سرچشمه می گیرد. تو آگاهی از آنچه در سینه ها پنهان می دارند. آنچه را خواسته ای اجرا شده است. آنچه را در خزانه

غیب خودت بوده بر عقلها واداشته ای تا هر که نابود شود، از روی دلیل آن کار نابود شود و هر که زنده شود، از روی دلیل زنده شود. به راستی که تو شنوا و دانایی و یکتا و بینایی

بارخدا یا! تو خود می دانی که من از تلاش خود فروگذار نکرده ام تا هنگامی که برش تیغم از میان رفت و تنها شدم. در آن وقت از گذشتگان خودم پیروی کردم (صبر کردم) تا جلوی این دشمن سرکش و ریختن خون شیعیان را بگیرم تا اینکه حفظ کردم آنچه را اولیای من حفظ کردند. خشم خود را فرو بردم و به خواسته آنها تن در دادم. به راهی رفتم که می خواستند و هیچ نگفتم تا یاری تو فرا برسد که تو تنها یاور حق و بهترین پشتیبان آن هستی؛ گرچه این یاری تأخیر افتد و نابود شدن دشمن اندکی به [2]» .درازا کشد

ترس از خدا

هرگاه امام مجتبی (ع) وضو می گرفت، تمام بدنش از ترس خدا می لرزید و رنگ چهره اش زرد می شد. وقتی از او در این باره می پرسیدند، می فرمود: «بنده خدا باید وقتی برای بندگی به درگاه او، آماده [3]» .می شود، از ترس او رنگش تغییر کند و اعضایش بلرزد

هرگاه برای نماز به مسجد می رفت، کنار در می ایستاد و این گونه زمزمه می کرد

إِلَهِی ضَیْفُکَ بَبَابِکَ یا مُحْسِنُ قَدْ أَتَاکَ الْمُسِیءُ فَتَجَاوَزْ عَن قَبِیحِ مَا عِنْدِی بِجَمِیلِ مَا عِنْدَکَ یا کَرِیمُ؛»

خدایا! مهمانت به درگاهت آمده است. ای نیکوکردار! بدکار به نزد تو آمده است. پس از زشتی و [4]  
«!گناهی که نزد من است به زیبایی آنچه نزد توست، درگذر؛ ای بخشاینده

امام صادق (ع) فرمود

كَانَ إِذَا ذَكَرَ الْمَوْتَ بَكَى وَ إِذَا ذَكَرَ الْقَبْرَ بَكَى وَ إِذَا ذَكَرَ الْبَعْثَ وَ النُّشُورَ بَكَى وَ إِذَا ذَكَرَ الْمَمَرَ عَلَى  
الصُّرَاطِ بَكَى وَ إِذَا ذَكَرَ الْعَرْضَ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ شَهَقَ شَهَقَةً يَغْشَى عَلَيْهِ مِنْهَا وَ كَانَ إِذَا قَامَ فِي صَلَاتِهِ  
تَرْتَعَدُ فَرَائِصُهُ بَيْنَ يَدَيِ رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَانَ إِذَا ذَكَرَ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ اضْطَرَبَ اضْطِرَابَ السَّلِيمِ وَ سَأَلَ اللَّهَ  
الْجَنَّةَ وَ تَعَوَّذَ بِهِ مِنَ النَّارِ؛

وقتی (امام حسن (ع)) به یاد مرگ می افتاد می گریست. هرگاه به یاد قبر می افتاد، گریه می کرد. [5]  
وقتی به یاد قیامت می افتاد، ناله می کرد، هرگاه به یاد گذشتن از [پل] صراط می افتاد، می گریست.  
هرگاه به یاد عرضه اعمال بر خداوند می افتاد، ناله ای می کرد و از هوش می رفت. وقتی به نماز می  
ایستاد، بدنش در مقابل پروردگارش می لرزید. هرگاه بهشت و دوزخ را به یاد می آورد، مانند  
«مار گزیده، مضطرب می شد و از خدا بهشت را می خواست و از آتش جهنم به او پناه می برد

هنگامی که آثار مرگ در چهره اش آشکار شد، او را دیدند که می گرید. پرسیدند: «چرا می گریید؛ در  
حالی که مقام والایی نزد خدا و رسولش دارید و پیامبر (ص) آن سخنان والا گهر را درباره شما فرموده  
است؛ شما که بیست مرتبه پیاده، حج به جای آورده و سه بار همه داراییهای خود را در راه خدا تقسیم  
کرده اید؟» در پاسخ می فرمود

إِنَّمَا أَبْكِي لِخَصَلَتَيْنِ: لِهَوْلِ الْمَطَّلَعِ وَفِرَاقِ الْأَحِبَّةِ؛»

« به دو دلیل می گریم: از ترس روز قیامت و از دوری دوستانم [6]

همنشینی با قرآن

آن بزرگوار، صوتی زیبا در قرائت قرآن داشت و علوم قرآن را از کودکی به نیکی می دانست. همواره پیش از خوابیدن، سوره کهف را تلاوت می کرد و سپس می خوابید. گفته اند در دوران زندگانی پیامبر اکرم (ص)، شخصی وارد مسجد شد و از کسی درباره تفسیر شاهد و مشهود [7] پرسید؛ آن مرد پاسخ داد: «شاهد، روز جمعه است و مشهود، روز عرفه.» از مرد دیگری پرسید؛ ولی او گفت: «شاهد روز جمعه و مشهود روز عید قربان است»

:سپس نزد کودکی رفت که گوشه مسجد نشسته بود. او پاسخ داد:

أَمَّا الشَّاهِدُ فَمُحَمَّدٌ (ص) وَ أَمَّا الْمَشْهُودُ فَيَوْمُ الْقِيَامَةِ أَمَا سَمِعْتَهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ «  
شاهداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً؛»

شاهد محمد (ص) رسول خدا و مشهود روز قیامت است؛ مگر نخوانده ای که خداوند [درباره] « [8] » [رسولش] می فرماید: ای پیامبر! ما تو را گواه و بشارتگر و هشدار دهنده فرستادیم

:و نیز درباره قیامت می فرماید

ذَٰلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ وَ ذَٰلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ؛»

آن روز، روزی است که مردم را برای آن گرد می آورند و روزی است که (جملگی در آن) حاضر « [9] » می شوند

راوی داستان می گوید که پرسیدم: «فردی که اول پاسخ داد که بود؟» گفتند: «ابن عباس.» پرسیدم: «دومی که بود؟» گفتند: «ابن عمر.» سپس گفتم: «آن کودک که از همه بهتر و درست تر پاسخ داد که بود؟» [10]. گفتند: «او حسن بن علی بن ابی طالب بود

آن امام بزرگوار در خانه ای تربیت یافته بود که کلام خدا پیوسته سخن آغاز و انجام آن بود؛ در خانه ای که پدر آن نخستین گرد آوردنده قرآن و اهل خانواده بهترین عمل کنندگان به آیات آن بودند

مهربانی

مهربانی با بندگان خدا از ویژگیهای بارز ایشان بود. انس می گوید که روزی در محضر امام بودم. یکی از کنیزان ایشان با شاخه گلی در دست وارد شد و آن را به امام تقدیم کرد. حضرت گل را از او گرفت و با مهربانی فرمود: «برو تو آزادی!» من که از این رفتار حضرت شگفت زده بودم، گفتم: «ای فرزند رسول خدا! این کنیز، تنها یک شاخه گل به شما هدیه کرد، آن گاه شما او را آزاد می کنید؟!» امام در پاسخ فرمود: «خداوند بزرگ و مهربان به ما فرموده است: «وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهُ»؛ [11] «هر کس به شما مهربانی کرد، دو برابر او را پاسخ گویند.» سپس امام فرمود: «پاداش در برابر مهربانی [12]» او نیز آزادی اش بود

امام، همواره، مهربانی را با مهربانی پاسخ می گفت؛ حتی پاسخ وی در برابر نامهربانی نیز مهربانی بود؛ همچنان که نوشته اند، امام گوسفند زیبایی داشت که به آن علاقه نشان می داد. روزی دید گوسفند، خوابیده است و ناله می کند. جلوتر رفت و دید که پای آن را شکسته اند. امام از غلامش پرسید: «چه کسی پای این حیوان را شکسته است؟» غلام گفت: «من شکسته ام.» حضرت فرمود: «چرا چنین کردی؟» گفت: «برای اینکه تو را ناراحت کنم.» امام با تبسمی دلنشین فرمود: «ولی من در عوض، تو را [13]» خشنود می کنم و غلام را آزاد کرد

همچنین آورده اند، روزی امام، مشغول غذا خوردن بودند که سگی آمد و برابر حضرت ایستاد. حضرت، هر لقمه ای که می خوردند، یک لقمه نیز جلوی آن می انداختند. مردی پرسید: «ای فرزند رسول خدا! اجازه دهید این حیوان را دور کنم.» امام فرمود:

دَعَا إِلَيَّ لِأَسْتَحْيِيَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَكُونَ ذُو رُوحٍ يَنْظُرُ فِي وَجْهِهِ وَ أَنَا آكِلُ ثُمَّ لَا أُطْعِمُهُ؛



نه رهایش کنید! من از خدا شرم می کنم که جانداري به صورت من نگاه کند و من در حال غذا [14]  
» خوردن باشم و به او غذا ندهم

#### گذشت

امام بسیار با گذشت و بزرگواری بود و از ستم دیگران چشم پوشی می کرد. بارها پیش می آمد که واکنش حضرت به رفتار ناشایست دیگران، سبب تغییر رویه فرد خطاکار می شد

در همسایگی ایشان، خانواده ای یهودی می زیستند. دیوار خانه یهودی، شکافی پیدا کرده بود و نجاست از منزل او به خانه امام نفوذ کرده بود. فرد یهودی نیز از این جریان آگاهی نداشت تا اینکه روزی زن یهودی برای درخواست نیازی به خانه آن حضرت آمد و دید که شکاف دیوار سبب شده است که دیوار خانه امام نجس شود. بی درنگ، نزد شوهرش رفت و او را آگاه ساخت. مرد یهودی نزد حضرت آمد و از سهل انگاری خود پوزش خواست و از اینکه امام، در این مدت سکوت کرده و چیزی نگفته بود، شرمنده شد.

امام برای اینکه او بیش تر شرمنده نشود، فرمود: «از جدم رسول خدا (ص) شنیدم که به همسایه مهربانی کنید.» یهودی با دیدن گذشت، چشم پوشی و برخورد پسندیده ایشان به خانه اش برگشت، [15] دست زن و بچه اش را گرفت و نزد امام آمد و از ایشان خواست تا آنان را به دین اسلام درآورد

پیشوایان پاک دین: به دلیل بهره مندی از ویژگی عصمت و دوری از عصیان و اشتباه، برترین مربیان اخلاق برای انسان، به ویژه برای دوستداران و پیروان خود به شمار می روند

همچنین داستان مشهوری است که درباره گذشت امام از بی ادبی مردی شامی است. خود آن شخص می گوید که به مدینه رفته بودم. مردی را دیدم که بر مرکبی گران قیمت سوار شده و لباسهای نفیسی پوشیده بود. از شکوه او خوشم آمد. پرسیدم: «او که بود؟» گفتند: «حسن بن علی بن ابی طالب.» وقتی نام علی را شنیدم، سینه ام دریایی از کینه و دشمنی علیه او شد. به او حسادت کردم که چرا علی باید چنین فرزندی داشته باشد؛ از اینرو، نزد او رفتم و با تندی گفتم: «تو پسر علی هستی؟» فرمود: «آری! فرزند اویم.» سپس من تا توانستم به او و پدرش ناسزا گفتم

او صبر کرد تا سخنانم پایان یابد. سپس با خوشرویی از من پرسید: «به گمانم در این شهر غریبی. اگر به خانه نیازداری، به تو خانه می دهم. اگر به مال نیاز داری به تو ببخشم. اگر کمک دیگری می خواهی، بگو تا انجام دهم. شاید مرا با شخص دیگری اشتباه گرفته ای. اگر جایی می خواهی بروی تو را راهنمایی کنم و اگر بارت سنگین است، در آوردن آن به تو کمک کنم. اگر گرسنه ای سیرت کنم. اگر برهنه ای، تو را بپوشانم. اگر بارت را به خانه من بیاوری و تا وقتی در این شهر هستی، میهمان من باشی، خوشحال می شوم. منزل من بزرگ است و برای آسایش تو فراهم است»

مرد شامی با دیدن این همه گذشت و مهربانی، اشک شرمساری می ریخت و می گفت: «گواهی می دهم که جانشین خدا بر زمینی و خدا بهتر می داند که بار رسالت را بر دوش چه کسی گذارد. تا اکنون تو و

پدرت را بیش تر از همه مردم دشمن می داشتم؛ ولی اکنون شما دوست داشتنی ترین بندگان خدا نزد  
» من هستید

سپس آن مرد به خانه امام مجتبی (ع) رفت و تا وقتی در مدینه حضور داشت، میهمان حضرت بود. از  
[16]. آن پس، از بهترین دوستداران آن خاندان شد

گستره گذشت و مهرورزی امام، آن قدر پردامنه بود که قاتل او را هم در برگرفت؛ همچنان که عمر بن  
اسحاق می گوید که من و حسین (ع) در لحظه شهادت، نزد امام مجتبی (ع) بودیم که فرمود: «بارها به  
» من زهر داده اند؛ ولی این بار تفاوت می کند؛ زیرا این بار، جگرم را قطعه قطعه کرده است

حسین (ع) با ناراحتی پرسید: «چه کسی شما را زهر داده است؟» فرمود: «از او چه می خواهی؟ می  
خواهی او بکشی؟ اگر آن کسی باشد که من می دانم، خشم و عذاب خداوند بیش تر از تو خواهد بود.  
[17]» اگر هم او نباشد، دوست ندارم که برای من، بی گناهی گرفتار شود

فروتنی

امام مانند جدش رسول الله (ص) بدون هیچ تکبری روی زمین می نشست و با تهی دستان هم سفره می  
شد. روزی سواره از محلی می گذشت که دید گروهی از بینوایان روی زمین نشسته اند و مقداری نان را  
پیش خود گذارده اند و می خورند. وقتی امام حسن (ع) را دیدند، به ایشان تعارف کردند و حضرت را

سر سفره خویش خواندند. امام از مرکب خویش پیاده شد و این آیه را تلاوت کرد: «إِنَّهُ لَا يَجِبُ الْمُسْتَكْبِرِينَ»؛ «خداوند خود بزرگ بینان را دوست نمی دارد (نحل / 23)». سپس سر سفره آنان نشست و مشغول خوردن شد. وقتی همگی سیر شدند، امام آنها را به منزل خود فرا خواند و از آنان پذیرایی [18]. فرمود و به آنان پوشاک هدیه کرد

آن حضرت همواره دیگران را نیز بر خود مقدم می داشت و پیوسته با احترام و فروتنی با مردم برخورد می کرد. روزی ایشان در مکانی نشسته بود. برخاست که برود؛ ولی در این لحظه، پیرمرد فقیری وارد شد. امام به او خوشامد گفت و برای ادای احترام و فروتنی به او، فرمود: «ای مرد! وقتی وارد شدی که ما» می خواستیم برویم. آیا به ما اجازه رفتن می دهی؟

[19] «و! مرد فقیر عرض کرد: «بله، ای پسر رسول خدا

امام، همواره، مهربانی را با مهربانی پاسخ می گفت؛ حتی پاسخ وی در برابر نامهربانی نیز مهربانی بود

میهمان نوازی

آن گرامی، همواره از میهمانان پذیرایی می کرد. گاه از اشخاصی پذیرایی می کرد که حتی آنان را نمی شناخت؛ به ویژه، امام به پذیرایی از بینوایان علاقه زیادی داشت، آنان را به خانه خود می برد و به گرمی پذیرایی می کرد و به آنها لباس و مال می بخشید [20].

در سفری که امام حسن (ع) همراه امام حسین (ع) و عبدالله بن جعفر به حج می رفتند، شتری که بار آذوقه بر آن بود، گم شد و آنها در میانه راه، گرسنه و تشنه ماندند. در این هنگام، متوجه خیمه ای شدند که در آن پیرزنی تنها زندگی می کرد. از او آب و غذا خواستند. پیرزن نیز که انسان مهربان و میهمان نوازی بود، تنها گوسفندی را که داشت دوشید و گفت: «برای غذا نیز آن را ذبح کنید تا برای شما غذایی آماده کنم.» امام نیز آن گوسفند را ذبح کرد و زن از آن، غذایی برای ایشان درست کرد.

آنان غذا را خوردند و پس از صرف غذا از وی تشکر کردند و گفتند: «ما افرادی از قریش هستیم که به حج می رویم. اگر به مدینه آمدی نزد ما بیا تا میهمان نوازی ات را جبران کنیم.» سپس از زن خداحافظی کردند و به راه خویش ادامه دادند. شب هنگام، شوهر زن به خیمه اش آمد و او داستان میهمانی را برایش باز گفت. مرد، خشمگین شد و گفت: «چگونه در این برهوت، تنها گوسفندی را که همه دارایی مان بود برای کسانی کشتی که نمی شناختی؟»

مدتها از این جریان گذشت تا اینکه بادیه نشینان به سبب فقر و خشکسالی به مدینه سرازیر شدند. آن زن نیز همراه شوهرش به مدینه آمد. در یکی از همین روزها، امام مجتبی (ع) همان پیرزن را در کوچه دید و فرمود:

یا أُمَّةَ اللَّهِ! تَغْرِفِينِي؟

ای کنیز خدا! آیا مرا می شناسی؟» گفت: «نه.» فرمود: «من همان کسی هستم که مدتها پیش، همراه دو نفر به خیمه ات آمدم. نامم حسن بن علی است.» پیرزن خوشحال شد و عرض کرد: «پدر و مادرم به»!فدای تو باد

امام به پاس فداکاری و پذیرایی او، هزار گوسفند و هزار دینار طلا به او بخشید و او را نزد برادرش حسین (ع) فرستاد. او نیز همین مقدار به او گوسفند و دینار طلا بخشید و وی را نزد عبدالله بن جعفر فرستاد. عبدالله نیز به پیروی از پیشوایان خود، همان مقدار را به آن پیرزن بخشید. [21] حضرت با این سپاسگزاری، هم از میهمان غریبی پذیرایی کرد و هم جایگاه و ارزش میزبانی او را به سبب عمل نیکویش، پاس داشت. آن حضرت بارها درباره فقرانی که از ایشان پذیرایی کرده بودند، می فرمود: «فضیلت با آنان است. پذیرایی شان اندک است و مالی ندارند؛ ولی برترند؛ زیرا آنان غیر از آنچه که ما را به آن پذیرایی می کنند، چیز دیگری ندارند و از همه چیز خود گذشته اند؛ ولی ما بیش از آنچه پیش [22]» .میهمان می گذاریم، اموال داریم

## بردباری

از سخت ترین دوران زندگانی با برکت امام مجتبی (ع)، دوران پس از صلح با معاویه بود. ایشان، سختی این سالهای ستم را با بردباری وصف ناشدنی اش سپری می کرد. ایشان در این سالها، از غریبه و آشنا سخنان زشت و گزنده می شنید و از خدنگ بی وفایی، زخم می خورد. بسیاری از دوستان به ایشان پشت کرده بودند. روزگار، برایشان به سختی می گذشت. ناسزا گفتن به حضرت علی (ع) شیوه سخنرانان شهر شده بود. هرگاه امام را می دیدند می گفتند: «السَّلَامُ عَلَیکَ یا مُذِلَّ الْمُؤْمِنِینَ» [23] سلام

بر تو ای خوار کننده مؤمنان. « در حضور ایشان، به هتک و دشنام امیر المؤمنین (ع) زبان می گشودند و امام با بردباری و مظلومیت بسیار، هتاکیها و دشنامها را تحمل می کرد

روزی ایشان، وارد مجلس معاویه شد. مجلسی شلوغ و پر ازدحام بود. امام، جای خالی نیافت و ناگزیر، نزدیک پای معاویه نشست که بالای منبر بود. معاویه با دشنام به حضرت علی (ع) سخنش را آغاز کرد و درباره خلافت خودش سخن راند و گفت: «من از عایشه در شگفتم که مرا در خور خلافت ندیده است و فکر می کند که این جایگاه، حق من نیست. « سپس با حالتی تمسخرآمیز گفت: «زن را به این سخنان چه کار؟ خدا از گناهش بگذرد. آری! پدر این مرد [با اشاره به امام مجتبی (ع)] در کار خلافت با من سرستیز داشت، خدا هم جانش را گرفت

امام فرمود: «ای معاویه! آیا از سخنان عایشه تعجب می کنی؟» معاویه گفت: «بله به خدا!» امام (ع) فرمود: «می خواهی عجیب تر از آن را برایت بگویم؟» گفت: «بگو. « آن حضرت پاسخ داد: «عجیب تر از [24]». این که عایشه تو را قبول ندارد، این است که من پای منبر تو و نزد پای تو بنشینم

این بردباری تا جایی بود که مروان بن حکم دشمن سرسخت امام با حالتی اندوهگین در تشییع پیکر ایشان شرکت کرد و در پاسخ آنانی که به او می گفتند تو تا دیروز با او دشمن بودی، گفت: «او کسی [25]». بود که بردباری اش با کوهها سنجیده نمی شد

بخشندگی و برآوردن نیازهای دیگران

می توان گفت که بارزترین ویژگی امام مجتبی (ع) که بهترین سرمشق برای دوستداران او است، بخشندگی بسیار و دستگیری از دیگران است. ایشان به بهانه های مختلف، همه را از خوان کرم خویش بهره مند می ساخت و آن قدر بخشش می کرد تا شخص نیازمند بی نیاز می شد؛ زیرا طبق تعالیم اسلام، بخشش باید به گونه ای باشد که فرهنگ گدایی را ریشه کن سازد و در صورت امکان، شخص را از جرگه نیازمندان بیرون کند.

روزی حضرت مشغول عبادت بود. دید فردی در کنار او نشسته است و به درگاه خدا می گوید: «خدایا! [26] هزار درهم به من ارزانی دار. حضرت به خانه آمد و برای او ده هزار درهم فرستاد

امام حسن (ع) هیچ گاه سائلی را از خود نمی راند و هرگز پاسخ «نه» به نیازمندان نمی فرمود و تمامی جنبه های معنوی بخشش را در نظر می گرفت

آورده اند روزی امام مجتبی (ع) شنید مردی در دعا با پروردگار خویش با گریه می گوید: «خدایا! ده هزار درهم به من روزی بده. « امام وقتی سخن او را شنید سریع از مسجد به خانه برگشت و به همان مقدار درهم از خانه برداشت و به او داد. مرد، بسیار خوشحال شد؛ اما وقتی خواست سکه ها را ببرد نتوانست آن را حمل کند. رو به امام کرد و گفت: «اکنون دو نفر را صدا بزن که این سکه ها را برای من حمل کنند». امام، عبایش را از دوش برداشت و سکه ها را درون آن گذاشت و دستور داد تا آن را برای مرد ببرند؛ اما دیگر درهمی در میان نبود که به آن دو نفر بدهد. غلامان حضرت گفتند: والله ما عندنا درهم؛ دیگر [حتی] درهمی نداریم، امام فرمود



لَكُنِّي أَرْجُو أَنْ يَكُونَ لِي عِنْدَ اللَّهِ أَجْرٌ عَظِيمٌ»

» اما من امید پاداشی بزرگ از نزد پروردگار خویش دارم [27]

روزی خلیفه سوم در مسجد نشسته بود که مرد فقیری وارد مسجد شد. نزد او رفت و درخواست کمک کرد. عثمان به او پنج درهم داد. آن مرد نگاهی به سکه ها کرد و گفت: «مرا نزد کسی راهنمایی کن [تا کمک بیش تری به من کند]». عثمان او را به امام مجتبی (ع) که همراه حسین (ع) و عبدالله بن جعفر نشسته بودند، فرستاد و گفت: «نزد آن چند جوان برو و از آنها کمک بخواه. « فقیر نزد آنها رفت و نیاز خود را بیان داشت. امام حسن (ع) برای نمایاندن جنبه های تربیتی بخشش، از مرد پرسید

إِنَّ الْمَسْأَلَةَ لَا تَحِلُّ إِلَّا فِي إِحْدَى ثَلَاثٍ دَمٍ مُفْجِعٍ أَوْ دَيْنٍ مُقْرِحٍ أَوْ فَقْرٍ مُدْقِعٍ فَفِي أَيِّهَا تَسْأَلُ؟»

:کمک خواستن از دیگران، تنها در سه مورد رواست

خون بهایی به گردن انسان باشد [و توان پرداخت آن نداشته باشد]؛

بدهی سنگینی داشته باشد [و از عهده پرداخت آن برنیاید]؛

«درمانده ای باشد [که دستش به جایی نرسد.] تو کدام یک از این سه دسته هستی؟

مرد فقیر سبب نیازمندی خود را بیان کرد. سپس امام حسن (ع) پنجاه دینار طلا به او بخشید. حضرت امام حسین (ع) به پیروی از ایشان و نیز رعایت جایگاه امامت، چهل و نه درهم و عبدالله بن جعفر نیز با همین انگیزه چهل و هشت درهم به او کمک کردند. عثمان با دیدن این جریان گفت: «این خاندان، [28]». «کانون علم، حکمت و سرچشمه همه نیکیها هستند

امام بر آوردن نیاز دیگران را در هر حالی در اولویت قرار می داد. ابن عباس می گوید که با حضرت مجتبی (ع) در مسجدالحرام بودم. آن جناب در آنجا معتکف و مشغول طواف بود. نیازمندی نزد ایشان آمد و عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا! به فلان شخص، مقداری بدهکارم و از عهده قرض او بر نمی آیم. اگر ممکن است [مرا کمک کنید].» امام فرمود: «به صاحب این خانه! [و اشاره به کعبه کرد] متأسفانه در حال حاضر، پولی در اختیار ندارم.» شخص نیازمند گفت: «ای فرزند رسول خدا! پس از او بخواهید که به من مهلت بدهد؛ چون مرا تهدید کرده است که اگر بدهی خود را نپردازم، مرا به زندان می اندازد. حضرت طواف خود را قطع کرد و همراه آن مرد به راه افتاد تا نزد طلبکارش بروند و از او مهلت بگیرند.»

آن حضرت همواره دیگران را نیز بر خود مقدم می داشت و پیوسته با احترام و فروتنی با مردم برخورد می کرد

ابن عباس می گوید عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا! گویا فراموش کرده اید که در مسجد، قصد اعتکاف کرده اید.» [29] حضرت فرمود: «نه فراموش نکرده ام؛ ولی از پدرم شنیدم که پیامبر اکرم (ص) فرمود: هر کس حاجت برادر مؤمن خود را برآورد، نزد خدا مانند کسی است که نه هزار سال، روزها [30]». روزه گرفته و شبها را به عبادت گذرانیده است

#### شجاعت

شجاعت، میراث ماندگار امیر مومنان (ع) بود و امام مجتبی (ع) وارث آن بزرگوار. در کتابهای تاریخی آمده است که امام علی (ع) در تقویت این روحیه در کودکانش، خود به طور مستقیم دخالت می کرد. شمشیرزنی و مهارتهای نظامی را از کودکی به آنان می آموخت و پشتیبانی از حق و حقیقت را به آنان درس می داد. میدانهای نبرد، مکتب درس شجاعت حضرت علی (ع) به فرزندانش بود.

با آغاز خلافت امام علی (ع)، کشمکشها نیز آغاز شد. نخستین فتنه، جنگ جمل بود که به بهانه خونخواهی عثمان بر پا شد. شعله های جنگ زبانه می کشید. امیر مومنان (ع) پسرش محمد بن حنفیه را فراخواند و نیزه خود را به او داد و فرمود: «برو، شتر عایشه را نحر کن.» محمد بن حنفیه نیزه را گرفت و حمله کرد؛ ولی کسانی که به سختی اطراف شتر عایشه را گرفته بودند، حمله او را دفع کردند. او چندین بار حمله کرد؛ ولی نمی توانست خود را به شتر برساند. ناچار نزد پدر آمد و اظهار ناتوانی کرد. امام نیزه را پس گرفت و به حسن (ع) داد. او نیزه را گرفت و به سوی شتر تاخت و پس از مدتی کوتاه، بازگشت؛ در حالی که از نوک نیزه اش خون می ریخت. محمد حنفیه به شتر نحر شده و نیزه خونین نگریست و شرمنده شد. امیرمؤمنان به او فرمود: «شرمنده نشو؛ زیرا او فرزند پیامبر (ص) است و تو [31]». فرزند علی هستی

امام مجتبی (ع) در دیگر جنگهای آن دوران نیز شرکت کرد و دلاوریهای بسیاری از خود نشان داد. معاویه درباره دلاوریهای او می گفت: «او فرزند کسی است که به هر کجا می رفت، مرگ نیز همواره به [33] دنبالش بود (کنایه از اینکه نترس بود و از مرگ نمی هراسید).» [32]

پی نوشت ها

بحارالانوار، محمد باقر مجلسی، مؤسسه الرساله، بیروت، 1403 ق، ج 43، ص 331 [1]

مهج الدعوات، سید بن طاووس، دار الذخائر، قم، 1411 ق، ص 145 [2]

مناقب آل ائمه اطهار، ابن شهر آشوب، دارالاضواء، بیروت، 1408 ق، ج 4، ص 14 و بحارالانوار، ج 43، [3] ص 339.

مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 17 و بحارالانوار، همان [4]

بحارالانوار، همان [5]

همان، ص 332 [6]

بروج / 3 [7]

احزاب / 45 [8]

هود / 103 [9]

بحارالانوار، ج 43، ص 345 [10]

نساء / 86 [11]

مناقب، ابن شهر آشوب، ج 4، ص 18 [12]

حياة الامام الحسن بن علي (ع)، باقر شريف القرشي، ج 1، ص 314 [13]

بحارالانوار، ج 43، ص 352 [14]

تحفه الواعظین، ج 2، ص 106 [15]

مناقب، ابن شهر آشوب، ج 4، ص 19 [16]

اسد الغابه، ابن اثیر، دار احیاء التراث العربی، بیروت، 293 ق، ج 2، ص 15 [17]

وَجَعَلَ يَأْكُلُ حَتَّى اكْتَفَوْا دَعَاهُمْ إِلَى ضِيَافَتِهِ وَأَطْعَمَهُمْ وَكَسَاهُمْ بحار الانوار، ج 43، ص 352 « [18]

ملحقات احقاق الحق، سید نور الله مرعشی التستری، مطبعة الاسلامیه، تهران، 1395 ق، ج 11، ص [19]  
114.

مناقب، ابن شهر آشوب، ج 4، ص 16 و 17 [20]

همان، ص 16 و كشف الغمه، علی بن عیسی الإربلی، بی تا، کتابفروشی اسلامیة، تهران، ج 2، ص [21]  
133. (با گزینش)

بحار الانوار، ج 43، ص 253 [22]

همان، ج 75، ص 287 [23]

ناسخ التواریخ، میرزا محمد تقی سپهر، دارالکتب الاسلامیه، تهران، 1342 ق، ج 2، ص 293 [24]

زندگی دوازده امام، هاشم معروف الحسینی، امیر کبیر، تهران، 1373 ش، ج 1، ص 506 [25]

مناقب، ابن شهر آشوب، ج 4، ص 17 [26]

بحارالانوار، ج 43، ص 347 [27]

همان، ص 333 [28]

انسان معتکف، پیش از پایان اعتکاف، جز برای کارهای ضروری نمی تواند از مسجد خارج شود [29]

سفینه البحار، شیخ عباس قمی، کتابخانه سنایی، تهران، بی تا، باب الحاء [30]

مناقب، ابن شهر آشوب، ج 4، ص 21 [31]

شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، دار الفکر، بیروت، بی تا، ج 4، 73 [32]

[33]، مقالات، 28 جلد، مجمع.

عبادت امام حسن علیه السلام

نقل شده که :

هنگام وضو رنگ امام مجتبی علیه السلام دگرگون می شد و حالت وحشت زده به امام علیه السلام دست

می داد . علت را می پرسیدند . می فرمود :

می خواهم در مقابل پروردگار عالمیان بایستم .

هنگام نماز بندهای بدن امام می لرزید و هنگامی که به یاد قیامت می افتاد ، ناله ای می کرد و بیهوش

می شد .

هر که امام علیه السلام را ملاقات می کرد ، می دید که به ذکر خدا مشغول است . و ...<sup>(1)</sup>

علم به ارحام !

از عبدالله بن عباس نقل شده که :

روزی نزد امام حسن مجتبی علیه السلام بودم که قصابی در حالی که گاوی را با خود می برد از کنار ما رد

شد .

امام علیه السلام فرمود : بچه ای در شکم این گاو است که ماده بوده و سر دُم و پیشانی او سفید است .

من به دنبال قصاب رفتم و هنگامی که گاو را ذبح کردند و پوست او را در آوردند و شکم او را شکافتند ،

دیدم همان طور که امام خبر داده بود ، است ! نزد امام علیه السلام برگشتم و گفتم : خدا در قرآن ، علم

به ارحام را مخصوص خود قرار داده است !



امام علیه السلام فرمود : ما به اموری که پوشیده است ، مطلعیم ! و از اموری خبر داریم که نه فرشته مقرب و نه پیامبر مرسل ، هیچ کدام آنرا نمی دانند و منحصر به محمد صلی الله علیه و آله و اهلبیت اوست <sup>(2)</sup> .

---

(1) ستارگان درخشان

(2) منتهی الامال : ج 1 .

#### مکارم اخلاق

عربی نزد امام حسن علیه السلام رفت ولی قبل از اینکه درخواست خود را بگوید ، امام علیه السلام دستور داد هر چه پول در خانه بود ، آوردند . مبلغ بیست هزار درهم پول بود که همه را به آن شخص بخشیدند ! او گفت : مولایم ! چرانگذاشتید که ابتدا مدح و ثنای شما را بگویم و تقاضای خود را مطرح کنم ؟ فرمود : ما خاندانی هستیم که قبل از اینکه فقیر آبرویش ریخته شود ، به او کمک می کنیم . <sup>(1)</sup>

#### جواب ناسزا

روزی یک نفر شامی سر راه امام حسن علیه السلام را گرفت و به حضرت ناسزاهای زیادی گفت . تا زمانی که آن مرد حرف می زد ، امام علیه السلام ساکت بود . وقتی که او ساکت شد ، امام علیه السلام به او سلام کرد و خنده نمود و فرمود : ای پیرمرد ! گمان می کنم غریب هستی و امر بر تو مشتبه شده است . اگر چیزی از ما می خواهی به تو می دهیم و اگر درخواست ارشاد و هدایت کنی تو را ارشاد می کنیم و اگر گرسنه باشی تو را سیر نمائیم و اگر بی لباس هستی ، به تو لباس می دهیم و اگر محتاج می باشی ، تو را بی نیاز می کنیم و اگر حاجتی داری ، حاجت تو را برآورده می نمائیم و اگر به خانه ما بیائی تو را مهمان می کنیم و ...

وقتی مرد شامی این برخورد را از حضرت دید ، به گریه افتاد و گفت : من شهادت می دهم که تو خلیفه

خدا در زمینی<sup>(2)</sup> .

(1) ستارگان درخشان

(2) منتهی الامال : ج 1 ، ص 417 .

صلح با معاویه

امام حسن مجتبی علیه السلام با دسیسه های معاویه و نفوذی های او در لشکر امام حسن علیه السلام ، مجبور شد بعد از شش ماه خلافت مسلمین ، با معاویه صلح نماید .

در عین حال مواد صلح نامه طوری تنظیم شد که اگر معاویه به آن عمل می نمود ، آینده را به نفع شیعیان و اسلام تغییر می داد .

چند بند از صلح نامه

1 - معاویه حق تعرض به امام حسن علیه السلام را ندارد .

2 - معاویه خلیفه است و باید در میان مردم ، طبق کتاب خدا و سنت رسول و خلفای شایسته عمل کند .

3 - معاویه نباید بعد از خود کسی را خلیفه قرار دهد .

4 - مردم در هر کجا که باشند از شرّ معاویه در امان باشند .

5 - اصحاب و شیعیان علی علیه السلام و جان و مالشان از شرّ معاویه در امان باشند .

6 - نسبت به حسنین علیهما السلام و سایر اهل بیت علیهم السلام ، حيله و تزویر نکند .

7 - هیچ کس حق ندارد به علی علیه السلام ناسزا بگوید .

\*\*\*

صلح امام بهتر از نور خورشید

بعد از صلح با معاویه ، عده ای از جاهلان بر امام حسن علیه السلام ایراد می گرفتند . حضرت در این

رابطه به آنها فرمود : وای بر شما ! چه می‌دانید که من چه کرده‌ام ؟ به خدا سوگند ! آنچه من انجام دادم ، برای شیعیان ، از آنچه که خورشید بر آن طلوع و غروب کند ، بهتر است . آیا نمی‌دانید که من امام شما هستم ؟ و اطاعت من بر شما واجب است و من طبق سخن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله یکی از دو سرور بهشت هستم . گفتند : آری . فرمود : آیا نمی‌دانید که وقتی خضر ، کشتی را سوراخ کرد و دیوار را ساخت و کودکی را گشت ، حضرت موسی علیه‌السلام از او ناراحت و عصبانی شد زیرا از حکمت این کارها خبر نداشت . در حالی که این کارها نزد خدا درست بود . آیا نمی‌دانید که هرکدام از ما امامان بیعت یک طاغوت و فرعون را بر گردنمان داریم . به غیر از قائم علیه‌السلام که حضرت عیسی علیه‌السلام پشت سر او نماز می‌خواند و خداوند تولد او را مخفی می‌دارد و او را غایب می‌سازد تا بیعت هیچ طاغوتی به گردن او نباشد و او نهمین فرزند برادرم حسین علیه‌السلام است . که خداوند عمر طولانی به او می‌دهد . سپس او را در حالی که جوان بوده و کمتر از چهل سال دارد ، ظاهر می‌سازد تا دانسته شود که خدا بر هر چیز قادر است <sup>(1)</sup> .

---

(1) بحار الأنوار : ج 44 ، ص 19 .

فرزندان امام دوم علیه‌السلام

- 1 - حسن که فاطمه دختر امام حسین علیه‌السلام را به عقد خود درآورد .
- 2 - زید
- 3 - قاسم
- 4 - عمرو
- 5 - عبدالله که این سه در کربلا به شهادت رسیدند .

6 - عبدالرحمن که قبل از رسیدن به کربلا رحلت نمود .

7 - حسین

8 - طلحه

درباره شهید فح

حسین بن علی بن حسن بن حسن بن حسن در زمان خلیفه موسی عباسی قیام کرد و در جنگی که در سرزمین فح در نزدیکی مدینه صورت گرفت ، به شهادت رسید .

عبدالعظیم حسنی

او با چند نسب به امام مجتبی علیه السلام می رسد و از اصحاب امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام و از عالمان و زاهدان بزرگ بوده است .  
شخصی خدمت امام هادی علیه السلام رفت . امام علیه السلام فرمود : کجا بودی ؟ گفت : به زیارت قبر امام حسین علیه السلام رفته بودم . امام علیه السلام فرمود ، اگر به زیارت قبر عبدالعظیم که در محل شماسست رفته بودی ، مثل کسی بودی که به زیارت امام حسین علیه السلام رفته بود .

نشان دادن علی(ع) بعد از شهادت :

بعد از شهادت امیرالمؤمنین(ع)، عده ای نزد امام حسن(ع) آمدند و درخواست کردند که: از آن معجزاتی که پدرت داشت، توهم یکی بمانشان بده!

امام فرمود: آنگاه ایمان می آورید؟

گفتند: آری! بخدا سوگند ایمان می آوریم.

حضرت گوشه پرده را کنار زدند. ناگاه مردم مشاهده کردند که علی(ع) در آنجا نشسته است.

امام فرمود: این شخص را می شناسید؟

گفتند: آری این امیرمؤمنان علی (ع) است. ماهمگی شهادت می دهیم که تو حجت برحق خدائی و تو بعد از علی (ع) امام هستی. همانطور که بعد از رحلت پیامبر، علی (ع) او را در مسجد قبا به ابوبکر نشان داد، تو هم امیرمؤمنان را بما نشان دادی.

امام فرمود: مگر سخن خدا را در قرآن نخوانده اید که می فرماید:

«وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحياءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ» بقره 154

وقتی که شهداء این مقام را داشته باشند که بعد از شهادت زنده باشند، درباره ما چه می توانید بگوئید؟

همگی گفتند: ای فرزند رسول خدا! ما ایمان آوردیم و تو را تصدیق می کنیم. «بحار ج 43»

- 
1. زندگانی پیامبر اسلام.
  2. علی علیه السلام از کعبه تا محراب.
  3. فاطمه سرور زنان عالم.
  4. جایگاه اهل بیت علیهم السلام در جهان هستی.

## معجزات امام حسن مجتبی علیه السلام

### 1 - دعای فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله مستجاب است

امام حسن علیه السلام به مسافرتی می رفتند و به همراه آن حضرت ، شخصی زبیری مذهب بود . در راه در محلی زیر درخت خرمايي که خشک شده بود توقف نمودند . شخص زبیری نگاهی به درخت خرما کرد و گفت : « ای کاش ! این درخت خرما داشت . تا ما از آن می خورديم » . امام علیه السلام به او فرمود : « آیا به خرما میل پیدا کرده ای ؟ »

گفت : « آری ! » امام علیه السلام دستان مبارکش را به طرف آسمان بلند کرد و دعائی خواند . ناگهان درخت سبز شد و شکوفه داد و دارای خرما گردید ! ساربان شتری که آنجا بود گفت : « به خدا سوگند که سحر است ! » امام علیه السلام فرمود : وای بر تو این سحر نیست بلکه دعای فرزند پیامبر مستجاب است . »

### 2 - معجزه ای در مسجد الحرام

از زید بن ارقم نقل شده است که : در مسجد الحرام خدمت امام حسن علیه السلام رسیدم و از آن حضرت تقاضا نمودم که معجزه ای به من نشان دهد تا در کوفه برای مردم نقل کنم . حضرت دعائی خواندند ، ناگاه دیدم که خانه خدا در هوا بلند شد و بعضی از مردم می گفتند : « اعجوبه است و بعضی آن را سحر می خواندند . در آن هنگام عده ای از مردم زیر خانه خدا ( کعبه ) آمدند و حال آنکه بیت الله در هوا بود . پس حضرت کعبه را به جای خود برگرداند<sup>(1)</sup> .

---

(1) حدیقه الشیعه .

### 3 - پیش گویی امام حسن علیه السلام

روزی امام حسن علیه السلام به برادرش امام حسین علیه السلام و عبدالله بن جعفر فرمود: « معاویه پولهایی برای شما فرستاده است که در فلان روز به دست شما می‌رسد ». و در همان تاریخی که حضرت فرموده بود آن مبالغ رسید<sup>(1)</sup>.

4-

#### 5- پسری سالم و دوستدار اهل بیت

امام صادق علیه السلام از پدرانش روایت کرده است که: امام حسن مجتبی علیه السلام پیاده از مکه به طرف مدینه حرکت کرد. بر اثر پیاده روی، پاهای حضرت ورم کردند. کسی به حضرت گفت: « ای کاش! سوار می‌شدید تا ورم پایتان از بین برود ».

حضرت فرمود: « سوار نمی‌شوم، ولی وقتی در راه به محل فرود و استراحت

(1) بحار الانوار: ج 43، ص 323.

#### (2) ستارگان درخشان

رسیدیم شخصی سیاه پوست با ما برخورد می‌کند که با او روغنی است که برای این ورم مفید است. و آن روغن را بخرید و در دادن پول هم بخل نورزید.

چون مقداری راه رفتند به آن محل رسیدند و غلام سیاهی را دیدند که از مقابل می‌آمد. امام علیه السلام به غلامش فرمود: « برو از او روغنی در مقابل پول بخر ».

مرد سیاه گفت: « این روغن را برای چه می‌خواهید؟ » گفت: « برای امام حسن علیه السلام ». مرد سیاه گفت: « مرا نزد او ببرید ». وقتی خدمت امام علیه السلام آمد عرض کرد: « یابن رسول الله! من دوستدار شمایم و پول از شما نمی‌خواهم، ولكن از شما تقاضا می‌کنم، دعا کنید خداوند به من پسری سالم که دوستدار شما باشد عنایت فرماید، زیرا همسر من باردار است. امام علیه السلام فرمود: « به منزلت برو که خداوند به تو پسری سالم عنایت کرده است ». حضرت از روغن آن مرد به پاهایش کشید و ورم پاهایشان از بین رفت. مرد سیاه هم به خانه‌اش رفت و دید که همسرش زایمان نموده و

پسری سالم برای او به دنیا آورده است . خدمت امام علیه السلام برگشت و ولادت فرزندش را به امام علیه السلام اطلاع داد <sup>(1)</sup> .

6- نوشته ای بر بال ملخ

عبدالله بن عباس می گوید : « در خدمت امام حسن علیه السلام ، بر سر سفره ای نشسته بودیم . ناگاه ملخی آمد و بر سفره افتاد ، ابن عباس گفت : این خطوط که بر بال مشاهده می شود چه نوشته است ؟ » حضرت فرمود : « نوشته است نیست خدائی به جز من که خالق ملخ هستم ، می فرستم او را به سوی طائفه ای گرسنه که او را بخورند و می فرستم آن را به سوی طائفه دیگر که بر آنها نقت و عذاب باشد ، و غذاهایشان را بخورد »

ابن عباس بلند شد و سر آن حضرت را بوسید و گفت : « از حضرت امیر علیه السلام این

(1) بحارالانوار : ج 43 ، ص 324 .

سؤال را نمودم همین را فرمود » <sup>(1)</sup> .

7- ایمان مردم به وسیله معجزه امام حسن علیه السلام

امام باقر علیه السلام فرمود : « بعد از شهادت علی علیه السلام ، مردم نزد امام حسن علیه السلام آمدند و گفتند از آن معجزاتی که پدرت انجام می داد ، تو هم یکی به ما نشان بده ! » حضرت فرمود : « آن وقت ایمان می آورید ؟ » گفتند : « آری ! به خدا سوگند به آن ایمان می آوریم » . حضرت گوشه پرده ای را کنار زدند ، ناگهان همه مشاهده کردند که علی علیه السلام آنجا نشسته است . امام حسن علیه السلام فرمود : « این مرد ار می شناسید ؟ » گفتند : « آری ! این امیرمؤمنان علی علیه السلام است و ما همگی شهادت می دهیم که تو حجت بر حق خدا و امام بعد از علی علیه السلام هستی ! همان طوری که بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله ، علی علیه السلام آن حضرت را در مسجد قبا به ابوبکر نشان داد ، تو هم امیرمؤمنان را به ما نشان دادی ! » امام حسن علیه السلام فرمود : « وای بر شما آیا قول خدا را در قرآن نشنیدید که فرموده است : « وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ



أَحْيَاءٌ وَلَكِنَّ لَا تَشْعُرُونَ»<sup>(2)</sup>.

وقتی که شهدا این مقام را داشته باشند که بعد از شهادت زنده باشند درباره ما چه می‌توانید بگوئید؟  
همگی گفتند: «ایمان آوردیم و ای فرزند رسول خدا تو را تصدیق می‌کنیم»<sup>(3)</sup>.

## 8- خبر دادن از هدیه معاویه

امام حسن علیه‌السلام به فرزندش عبدالله اطلاع داد که در سال آینده معاویه برای من کنیزی می‌فرستد و او مرا به سمی که معاویه در زیر نگین انگشتر او گذاشته است مسموم

(1) ستارگان درخشان

(2) بقره (2) : 154.

(3) بحارالانوار : ج 43 ، ص 329.

می‌کند. عبدالله عرض کرد: «چرا آن کنیز را قبل از اینکه شما را مسموم کند نمی‌کشید؟» آن حضرت فرمود: «ای فرزند من. قضای حق نوشته شده است».

سال بعد معاویه کنیزی برای حضرت فرستاد چون آن کنیز نزد آن حضرت آمد امام علیه‌السلام، دست مبارکش را بر کتف او زد و به او فرمود: «به خاطر چیزی که زیر نگین انگشترت مخفی کرده‌ای، به جهنم وارد می‌شوی»<sup>(1)</sup>.

## 9- کودکی امام حسن علیه‌السلام

قبل از فتح مکه ابوسفیان در مدینه به حضور علی علیه‌السلام آمد و گفت: «تقاضا دارم خدمت پسرعمویت محمدص بروی و از او بخواهی دوباره با ما پیمان ببندد».

علی علیه‌السلام فرمود: «ای ابوسفیان! رسول خدا قبلاً با تو پیمان بست که از آن بر نمی‌گردد». ابوسفیان به خانه فاطمه علیها‌السلام آمد، در حالی که حسن علیه‌السلام را که 14 ماهه بود در بغل داشت و آنجا نشسته بود، عرض کرد: «ای دختر محمدص به این طفل بگو که با جدش در مورد من صحبت کند تا سرور عرب و عجم گردد». امام حسن علیه‌السلام بلند شد و یک دستی را بر بینی ابوسفیان زد و

با دست دیگرش بر ریش او زد و فرمود: « ای ابوسفیان! بگو لا اله الا الله، محمد رسول الله تا برای تو شفاعت کنم ».

علی علیه السلام فرمود: « الحمد لله که خداوند در ذریه آل محمد کسی را قرار داده است که مانند یحیی می باشد. همانطوری که خدا در قرآن درباره یحیی فرزند زکریا می فرماید: « وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا » (ما در کودکی به او حکمت دادیم)<sup>(2)</sup>.

## 10 - سزای قسم دروغ

(1) بحار الانوار: ج 43.

(2) بحار الانوار: ج 43، ص 326.

مردی به دروغ ادعا کرد که هزار دینار از امام حسن علیه السلام طلبکار است و به شریح قاضی مراجعه کرد. ولی دلیلی نداشت. شریح به امام علیه السلام گفت: « آیا حاضرید بر عدم مدیون بودن به این شخص قسم بخورید؟ » امام فرمود: « اگر مدعی قسم بخورد که از من طلبکار است من پول را به او می دهم » شریح به مدعی گفت: « قسم بخور به خدایی که جز او خدایی نیست و عالم غیب و شهادت است ».

امام علیه السلام فرمود: « این جوری قسم نخورد، بلکه بگوید: « به خدا قسم که من از تو این مقدار طلبکارم و پول را بگیرد ». مدعی به این صورت قسم خورد و هزار دینار را گرفت و خارج شد، ولی ناگهان بر زمین خورد و از دنیا رفت. از امام سر این حادثه را سؤال کردند. فرمود: « اگر به نحو اول قسم می خورد چون در ضمن قسم خدا را به وحدانیت یاد می کند، خدا به برکت توحید از قسم دروغش درمی گذرد و عذاب قسم دروغش را می بخشد »<sup>(1)</sup>.

(1) بحار الانوار: ج 43، ص 327.

داستان عفت و گریه امام حسن علیه السلام در برابر زن کامجو:

ابن شهر آشوب در مناقب می نویسد که در ابواء زنی چادر نشین خدمت حضرت مجتبی علیه السلام رسید در آنحال امام حسن علیه السلام مشغول نماز بود . نماز را کوتاه نمود و فرمود کاری داشتی جوابداد آری پرسید حاجت تو چیست گفت من زنی بی شوهرم به این مکان وارد شده ام و مایلم از شما کام بگیرم .

حضرت فرمود: دور شو از من می خواهی مرا با خودت در آتش جهنم بسوزانی . آن زن پیوسته در صدد دل بردن از آنجناب بود .

حضرت شروع به گریه کرد و در این بین می فرمود: دور شو! وای بر تو . کم کم گریه آنجناب شدید شد . زن که حال امام مجتبی علیه السلام را مشاهده کرد او هم شروع بگریه نمود.

امام حسین علیه السلام وارد شد دید برادرش با این زن هر دو گریه می کنند . سیلاب اشک امام حسن علیه السلام چنان برادر را تحت تأثیر قرار داد که او هم شروع بگریه کرد .

عده ای از اصحاب حضرت آمدند هر کدام آن حال را مشاهده می کرد گریه آنها را می گرفت تا اینکه صدای گریه ایشان بلند شد . زن بادیه نشین خارج گردید . اصحاب هم متفرق شدند . مدتی از این پیش آمد گذشت .

حسین بن علی علیه السلام از نظر عظمت و جلالت برادر خویش، علت گریه امام دوم رانپرسید . نیمه شبی که امام حسن علیه السلام خوابیده بود ناگاه بیدار شده و گریه آغاز نمود . حسین علیه السلام پرسید چه شده برادر جان؟! فرمود: خوابی دیدم از آن جهت گریه می کنم تفصیل خواب را جویا شد .

فرمود تا زنده ام بکسی مگو . یوسف صدیق را در خواب دیدم . مردم برای تماشای او جمع شده بودند من هم جلو رفته ام و تماشای می کردم همین که حسن و زیبا یی اش را دیدم گریه ام گرفت یوسف بسوی من توجه نموده گفت برادرم چرا گریه می کنی پدر و مادرم فدایت باد . گفتم بیاد آوردم جریان تو را

با زن عزیز مصر که چه رنج و مشقتی کشیدی، بزندان افتادی، پیر کهنسال یعقوب در فراق تو چه دید . برای آن گریه می کنم و در شگفتم از نیروی تو که چه اندازه خود داربودی؟ یوسف گفت چرا تعجب نمی کنی از خودت راجع به آن زن بادیه نشین که او در ابواء با تو مصادف شد . چه حالی پیدا کردی دیدی چگونه اشک ریختی؟<sup>(1)</sup>

1 . خوبی ها و بدی ها .

### خواستگار باتقوا

شخصی با امام حسن (ع) درباره خواستگار دخترش مشورت کرد. حضرت فرمود: اگر خواستگار باتقوا امد به او دختر بده چون اگر زنش را دوست داشته باشد او را عزیز می شمارد و اگر او را دوست نداشته باشد ،او را اذیت نمی کند.

۱ .

### بخشش امام حسن مجتبی (ع)

روزی عثمان در کنار مسجد نشسته بود. مرد فقیری از او کمک مالی خواست. عثمان پنج درهم به وی داد. مرد فقیر گفت: مرا نزد کسی راهنمایی کن که کمک بیشتری به من بکند. عثمان به طرف حضرت مجتبی و حسین بن علی (ع) و عبدالله جعفر، که در گوشه ای از مسجد نشسته بودند، اشاره کرد و گفت: نزد این چند نفر جوان که در آنجا نشسته اند برو و از آنها کمک بخواه /

وی پیش آنها رفت و اظهار مطلب کرد. حضرت مجتبی (ع) فرمود: از دیگران کمک مالی خواستن، تنها در سه مورد رواست: دیه ای (خونبها) به گردن انسان باشد و از پرداخت آن بکلی عاجز گردد، یا بدهی

کافی ، ج 5 ص 509 و 508 <sup>1</sup>

کمر شکن داشته باشد و از عهد پرداخت آن برنیايد، و يا فقير و درمانده گردد و دستش به جایی نرسد. آیا کدام يك از اینها برای تو پیش آمده است؟ (3)

گفت: اتفاقا گرفتاری من یکی از همین سه چیز است. حضرت مجتبی (ع) پنجاه دینار به وی داد. به پیروی از آن حضرت، حسین بن علی ع چهل و نه دینار و عبدالله بن جعفر چهل و هشت دینار به وی دادند /

فقير موقع بازگشت، از کنار عثمان گذشت. عثمان گفت: چه کردی؟ جواب داد: از تو پول خواستم تو هم دادی، ولی هیچ نپرسیدی پول را برای چه منظوری می‌خواهم؟ اما وقتی پیش آن سه نفر رفتم یکی از آنها (حسن بن علی) در مورد مصرف پول از من سوال کرد و من جواب دادم و آنگاه هر کدام این مقدار به من عطا کردند /

عثمان گفت: این خاندان، کانون علم و حکمت و سرچشمه نیکی و فضیلتند، نظیر آنها را کی توان یافت؟ (سیره پیشوایان)

روزی مرد فقیری به آن بزرگوار مراجعه کرد و درخواست کمک نمود. اتفاقا در آن هنگام امام مجتبی ع پولی در دست نداشت و از طرف دیگر از اینکه فرد تهیدستی از در خانه‌اش ناامید برگردد، شرمسار بود، لذا فرمود:

- آیا حاضری تو را به کاری راهنمایی کنم که به مقصودت برسی؟

- چه کاری؟

- امروز دختر خلیفه از دنیا رفته و خلیفه عزادار شده است، ولی هنوز کسی به او تسلیت نگفته است، نزد خلیفه می‌روی و با سخنانی که به تو یاد می‌دهم، به وی تسلیت می‌گویی، از این راه به هدف خود می‌رسی /

- چگونه تسلیت بگویم؟

– وقتی نزد خلیفه رسیدی بگو: «الحمد لله الذی سترها بجلوسک علی قبرها و لا هتکها بجلوسها علی قبرک.»

(حاصل مضمون آنکه: حمد خدا را که اگر دخترت پیش از تو از دنیا رفت و در زیر خاک پنهان شد، زیر سایه پدر بود، ولی اگر خلیفه پیش از او از دنیا می‌رفت، دخترت پس از مرگ تو در بدر می‌شد و ممکن بود مورد هتک حرمت واقع شود/)

مرد فقیر به این ترتیب عمل کرد/

این جمله‌های عاطفی در دوان خلیفه اثر عمیقی بر جای نهاد و از حزن و اندوه وی کاست و دستور داد جایزه‌ای به وی بدهند/

آنگاه پرسید: این سخن از آن تو بود؟

گفت: نه، حسن بن علی (ع) آن را به من آموخته است/

خلیفه گفت: راست می‌گویی، او منبع سخنان فصیح و شیرین است | سیره پیشوایان {

جواب نامه امام حسن مجتبی (ع) به معاویه

پس از شهادت امیرمومنان و صلح امام حسن (ع) خوارج تمام قوای خود را بر ضد معاویه بسیج کردند. در کوفه به معاویه خبر رسید که «حوثره اسدی»، یکی از سران خوارج، بر ضد او قیام کرده و سپاهی دور خود گرد آورده است/

معاویه، برای تثبیت موقعیت خود و برای آنکه وانمود کند که امام مجتبی (ع) مطیع و پیرو اوست، به آن حضرت که راه مدینه را در پیش گرفته بود، پیام فرستاد که شورش حوثره را سرکوب سازد و سپس

به سفر خود ادامه دهد!

امام (ع) به پیام او پاسخ داد که: من برای حفظ جان مسلمانان دست از سر تو برداشتم (از جنگ با تو خودداری کردم) و این معنا موجب نمی شود که از جانب تو با دیگران بجنگم. اگر قرار به جنگ باشد، پیش از هر کس باید با تو بجنگم، چه، مبارزه با تو از جنگ با خوارج لازمتر است.

اگر امام صلح نمی کرد..

امام باقر (ع) به شخصی که بر صلح امام حسن (ع) خرده می گرفت، فرمود: اگر امام حسن این کار را نمی کرد خطر بزرگی به دنبال داشت. # (سیره پیشوایان)

سستی مردم کوفه در حمایت از امامان

دکتر «طه حسین» پس از نقل ماجرای حکمیت و پیچیده تر شدن اوضاع در پایان جنگ صفین، می نویسد: سپس (علی) تصمیم گرفت رهسپار شام گردد، اما منافقان اصحابش پیشنهاد کردند که به کوفه بازگردد تا پس از جنگ، کارهای خود را روبراه کنند و با جمعیت و آمادگی بیشتری به سوی دشمن روی آورند. علی - علیه السلام - آنان را به کوفه باز آورد، لیکن دیگر از کوفه بیرون نرفت؛ چه؛ یارانش به خانه های خود رفتید و به کارهای خود سرگرم شدند و به قدری در کار جنگ سستی و بی رغبتی نشان دادند که علی - علیه السلام - را از خود ناامید ساختند علی (ع) پیوسته آنها را به جهاد می خواند و در دعوت خویش اصرار می ورزید، لیکن نه می شنیدند و نه می پذیرند، تا آنجا که روزی در خطبه خود گفت: با نافرمانی خود، رأی مرا تباه ساختید و کار به جایی رسید که قریش گفتند: پسر ابی طالب مردی است دلیر، لیکن با جنگ آشنایی ندارد. پدرشان خوب، چه کسی علم جنگ را بهتر از من می داند

پس از شهادت امیرنمان (ع) که حسن بن علی به خلافت رسید، این پدیده بشدت آشکار شد و مخصوصا هنگامی که امام حسن مردم را به جنگ اهل شام دعوت نمود مردم خیلی بکندی آماده شدند. هنگامی که خبر حرکت سپاه معاویه به سوی کوفه به امام مجتبی (ع) رسید، دستور داد مردم در مسجد جمع شوند. آنگاه خطبه ای آغاز کرد و پس از اشاره به بسیج نیروهای معاویه، مردم را به جهاد در راه خدا و

ایستادگی در مبارزه با پیروان باطل دعوت نمود و لزوم صبر و فداکاری و تحمل دشواریها را گوشزد کرد امام(ع) با اطلاعی که از روحیه مردم داشت، نگران بود که دعوت او را احابت نکنند. اتفاقاً همین طور شد و پس از پایان خطبه جنگی مهیج حضرت، همه سکوت کردند و احدی سخنان آن حضرت را تایید نکرد! این صحنه به قدری اسف انگیز و تکان دهنده بود که یکی از یاران دلیر و شجاع امیر مومنان(ع) که در مجلس حضور داشت، مردم را به خاطر این سستی و افسردگی بشدت توبیخ کرد و آنها را قهرمانان دروغین و مردمی ترسو و فاقد شجاعت خواند و از آنها دعوت کرد که در رکاب امام برای جنگ اهل شام آماده گردند. (21)

این سند تاریخی نشان می دهد که مردم عراق تا چه حد به سستی و بی حالی گراییده بودند و آتش شور و سلحشوری و مجاهدت، در آنها خاموش شده بود و حاضر نبودند در جنگ شرکت کنند. سرانجام پس از فعالیتهای و سخنرانیهای عدهای از یاران بزرگ حضرت مجتبی به منظور بسیج نیروها و تحریک مردم برای جنگ، امام(ع) با عده کمی کوفه را ترک گفت و محلی در نزدیکی کوفه بنام «نخيله» را اردوگاه قرار داد و پس از ده روز اقامت در «نخيله» به انتظار رسیدن قوای تازه، جمعا «چهار هزار نفر» در اردوگاه حضرت گرد آمدند! به همین جهت امام ناگزیر شد دوباره به کوفه برگردد و اقدامات تازه و جدیتری جهت گردآوری سپاه به عمل بیاورد. (22)

حضرت مجتبی (ع) در «مدائن» یعنی آخرین نقطه ای که سپاه امام تا آنجا پیشروی کرد، سخنرانی جامع و مهیجی ایراد نمود و طی آن چنین فرمود:

هیچ شک و تردیدی ما را از مقابله با اهل شام باز نمی دارد. ما در گذشته به نیروی استقامت و تفاهم داخلی شما، با اهل شام می جنگیدیم، ولی امروز بر اثر کینه ها اتحاد و تفاهم از میان شما رخت بر بسته، استقامت خود را از دست داده و زبان به شکوه گشوده اید.

وقتی که به جنگ صفین روانه می شدید دین خود را بر منافع دنیا مقدم می داشتید، ولی امروز منافع خود را بر دین خود مقدم می دارید. ما همان گونه هستیم که در گذشته بودیم، ولی شما نسبت به ما آن گونه که بودید وفادار نیستید /



عده ای از شما، کسان و بستگان خود را در جنگ صفین، و عده ای دیگر کسان خود را در نهر روان از دست داده اند. گروه اول، بر کشتگان خود اشک می ریزند؛ و گروه دوم، خونبهای کشتگان خود را می خواهند؛ و بقیه نیز از پیروی ما سرپیچی می کنند!

معاویه پیشنهادی به ما کرده است که دور از انصاف، و بر خلاف هدف بلند و عزت ما است. اینک اگر آماده کشته شدن در راه خدا هستید، بگویید تا با او در مبارزه برخیزم و با شمشیر پاسخ او را بدهیم و اگر طالب زندگی و عافیت هستید، اعلام کنید تا پیشنهاد او را بپذیرم و رضایت شما را تامین کنیم / سخن امام که به اینجا رسید، مردم از هر طرف فریاد زدند: «البقی، البقی»: ما زندگی می خواهیم، ما می خواهیم زنده بمانیم! (25)

مردم عراق و کوفه یکدل و یک جهت نبودند، بلکه مردمی متلون و بیوفا و غیر قابل اعتماد بودند که هر روز زیر پرچم گرد می آمدند و همواره تابع وضع موجود و قدرت روز بودند و به اصطلاح نان را به نرخ روز می خوردند. بر اساس همین روحیه بود که همزمان با بحران آرایش سپاه و بسیج نیروهای طرفین، عده ای از روسای قبائل و افراد وابسته به خاندانهای بزرگ کوفه، به امام خیانت کرده و به معاویه نامه ها نوشتند و تایید و حمایت خود را از حکومت وی ابراز نمودند و مخفیانه او را برای حرکت به سوی عراق تشویق کردند و تضمین نمودند که به محض نزدیک شدن وی، امام حسن (ع) را تسلیم کنند / معاویه نیز عین نامه ها را برای امام مجتبی (ع) فرستاد و پیغام داد که چگونه با اتکا به چنین افرادی حاضر به جنگ با وی شده است؟

فرمانده خائن

امام حسن (ع) پس از آنکه کوفه را به قصد جنگ با معاویه ترک گفت «عبیدالله بن عباس» را با دوازده هزار نفر سپاه، به عنوان طلایه لشکر، گسیل داشت و «قیس بن سعد» و «سعید بن قیس» را که هر دو از یاران بزرگ آن حضرت بودند، به عنوان مشاور و جانشین وی تعیین نمود تا اگر برای یکی از این سه نفر حادثه ای پیش آمد، بترتیب، دیگری جایگزین وی گردد. (28)

حضرت مجتبی (ع) خط سیر پیشروی سپاه را تعیین فرمود و دستور داد در هر کجا که به سپاه معاویه

رسیدند جلوی پیشروی آنها را بگیرند و جریان را به امام (ع) گزارش دهند تا بی درنگ با سپاه اصلی به آنها ملحق شود).

«عبداللہ» فوج تحت فرماندهی خود را حرکت داد و در محلی بنام «مسکن» با سپاه معاویہ روبرو شد و در آنجا اردو زد/

طولی نکشید به امام (ع) گزارش رسید که عبداللہ با دریافت یک میلیون درهم از معاویہ، شبانہ ہمراہ ہشت ہزار نفر بہ وی پیوستہ است.

قیس بن سعد» کہ مردی شجاع و با ایمان و نسبت بہ خاندان امیر مومنان بسیار باوفا بود، طبق دستور امام حسن (ع) فرماندهی سپاہ را بہ عہدہ گرفت و طی سخنان مہیجی کوشید روحیہ سربازان را تقویت کند. معاویہ خواست او را نیز با پول بفریبد، ولی قیس فریب او را نخورد و همچنان در مقابل دشمنان اسلام ایستادگی کرد.

امام مجتبی (ع) از «مدائن» روانہ «ساباط» شد. در بین راہ یکی از خوارج کہ قبلاً کمین کردہ بود، ضربت سختی بر آن حضرت وارد کرد. امام بر اثر جراحات، دچار خونریزی و ضعف شدید شد و بہ وسیلہ عہدہ ای از دوستان و پیران خاص خود، بہ مدائن منتقل گردید. در مدائن وضع جسمی حضرت بر اثر جراحات بہ وخامت گرایید. معاویہ با استفادہ از این فرصت بر اوضاع تسلط یافت. پیشوای دوم کہ نیروی نظامی لازم را از دست دادہ و تنہا شدہ مانده بود، ناگزیر پیشنهاد صلح را پذیرفت.(33)

امام مجتبی (ع) در پاسخ شخصی کہ بہ صلح آن حضرت اعتراض کرد، انگشت روی این حقایق تلخ گذاشتہ و عوامل و موجبات اقدام خود را چنین بیان نمود: من بہ این علت حکومت و زمامداری را بہ معاویہ واگذار کردم کہ اعوان و یارانی برای جنگ با وی نداشتم. اگر یارانی داشتم شبانہ روز با او می جنگیدم تا کار یکسرہ شود. من کوفیان را خوب می شناسم و بارہا آنها را امتحان کردہ ام. آنها مردمان فاسدی ہستند کہ اصلاح نخواہند شد، نہ وفا دارند، نہ بہ تعہدات و پیمانہای خود پایبندند و نہ دو نفر با ہم موافقت. بر حسب ظاہر بہ ما اطہار اطاعت و علاقہ می کنند، ولی عملاً با دشمنان ما ہمراہند.

پیشوای دوم که از سستی و عدم همکاری یاران خود بشدت ناراحت و متاثر بود، روزی خطبه ای ایراد فرمود و طی آن چنین گفت:

در شگفتم از مردمی که نه دین دارند و نه شرم و حیا. وای بر شما! معاویه به هیچ یک از وعده هایی که در برابر کشتن من به شما داده، وفا نخواهد کرد. اگر من با معاویه بیعت کنم، وظایف شخصی خود را بهتر از امروز می توانم انجام بدهم، ولی اگر کار به دست معاویه بیفتد، نخواهد گذاشت آیین جدم پیامبر را در جامعه اجرا کنم /

به خدا سوگند (اگر به علت سستی و بیوفایی شما) ناگزیر شوم زمامداری مسلمانان را به معاویه واگذار کنم، یقین بدانید زیر پرچم حکومت بنی امیه هرگز روی خوشی و شادمانی نخواهید دید و گرفتار انواع اذیتها و آزارها خواهید شد /

هم اکنون گویی به چشم خود می بینم که فردا فرزندان شما بر در خانه فرزندان آنها ایستاده و درخواست آب و نان خواهند کرد؛ آب و نانی که از آن فرزندان شما بوده و خداوند آن را برای آنها قرار داده است، ولی بنی امیه آنها را از در خانه خود رانده و از حق خود محروم خواهند ساخت / آنگاه امام افزود:

اگر یارانی داشتم که در جنگ با دشمنان خدا با من همکاری می کردند، هرگز خلافت را به معاویه واگذار نمی کردم، زیرا خلافت بر بنی امیه حرام است...

امام مجتبی که ماهیت پلید حکومت معاویه را بخوبی می شناخت، روزی در مجلسی که معاویه حاضر بود، سخنانی ایراد کرد و ضمن آن فرمود: «سوگند به خدا، تا زمانی که زمام امور مسلمانان در دست بنی امیه است، مسلمانان روی رفاه و آسایش نخواهند دید» (سیره پیشوایان)

توصیف صورت و اندام امام حسن مجتبی (ع)

امام حسن (ع) از جهت منظر و اخلاق و پیکر و بزرگواری به رسول اکرم (ص) بسیار مانند بود. وصف کنندگان آن حضرت او را چنین توصیف کرده اند:

(دارای رخساری سفید آمیخته به اندکی سرخی، چشمانی سیاه، گونه ای هموار، محاسنی انبوه،

گیسوئی مجعد و پر، گردنی سیمگون، اندامی متناسب، شانه ایی عریض، استخوانی درشت، میانی باریک، قدی میانه، نه چندان بلند و نه چندان کوتاه. سیمایی نمکین و چهره ای در شمار زیباترین و جذاب ترین چهره ها).

ابن سعد گفته است که (حسن و حسین به رنگ سیاه، خضاب می کردند).

#### حالات معنوی امام حسن مجتبی (ع)

امام حسن (ع) بیست و پنج بار حج کرد، پیاده، در حالی که اسبهای نجیب را با او یدک می کشیدند. هرگاه از مرگ یاد می کرد می گریست و هرگاه از قبر یاد می کرد می گریست، هرگاه به یاد ایستادن به پای حساب می افتاد آن چنان نعره می زد که بیهوش می شد و چون به یاد بهشت و دوزخ می افتاد؛ همچون مار گزیده به خود می پیچید. از خدا طلب بهشت می کرد و به او از آتش جهنم پناه می برد. چون وضو می ساخت و به نماز می ایستاد بدنش به لرزه می افتاد و رنگش زرد می شد. سه نوبت دارائیش را با خدا تقسیم کرد و دو نوبت از تمام مال خود برای خدا گذشت. گفته اند: (امام حسن (ع) در زمان خودش عابدترین و بی اعتناترین مردم به زیور دنیا بود). در سرشت و طینت امام حسن (ع) برترین نشانه های انسانیت وجود داشت. هر که او را می دید به دیده اش بزرگ می آمد و هر که با او آمیزش داشت، بدو محبت می ورزید و هر دوست یا دشمنی که سخن یا خطبه او را می شنید، به آسانی درنگ می کرد تا او سخن خود را تمام کند و خطبه اش را به پایان برد. محمد بن اسحاق گفت: (پس از رسول خدا (ص) هیچکس از حیث آبرو و بلندی قدر به حسن بن علی نرسید. بر در خانه اش فرش می گستردند و چون از خانه بیرون می آمد و آنجا می نشست راه بسته می شد و به احترام او کسی از برابرش عبور نمی کرد و او چون می فهمید؛ بر می خاست و به خانه می رفت و آن گاه مردم رفت و آمد می کردند). در راه مکه از مرکبش فرود آمد و پیاده به راه رفتن ادامه داد. در کاروان همه از او پیروی کردند حتی سعد بن ابی وقاص پیاده شد و در کنار آن حضرات راه افتاد.

ابن عباس که از امام حسن (ع) مسن تر بود، رکاب اسبشان را می گرفت و بدین کار افتخار می کرد و

می گفت : اینها پسران رسول خدایند.

با این شائن و منزلت ، تواضعش چنان بود که : روزی بر عده ای مستمند می گذشت ، آنها پاره های نان را بر زمین نهاده و خود روی زمین نشسته بودند و می خوردند، چون حسن بن علی را دیدند گفتند: (ای پسر رسول خدا بیا با ما هم غذا شو). امام حسن (ع) فوراً از مرکب فرود آمد و گفت : (خدا متکبران را دوست نمی دارد) و با آنان به غذا خوردن مشغول شد. آنگاه آنها را به میهمانی خود دعوت کرد، هم غذا به آنان داد و هم پوشاک .

مدائنی روایت کرده که :

امام حسن و امام حسین و عبدالله بن جعفر به راه حج می رفتند. توشه و تنخواه آنان گم شد. گرسنه و تشنه به خیمه ای رسیدند که پیرزنی در آن زندگی می کرد. از او آب طلبیدند. گفت این گوسفند را بدوشید و شیر آن را با آب بیامیزید و بیاشامید. چنین کردند. سپس از او غذا خواستند. گفت همین گوسفند را داریم بکشید و بخورید. یکی از آنان گوسفند را ذبح کرد و از گوشت آن مقداری بریان کرد و همه خوردند و سپس همانجا به خواب رفتند. هنگام رفتن به پیرزن گفتند: ما از قریشیم به حج می رویم . چون باز گشتیم نزد ما بیا با تو به نیکی رفتار خواهیم کرد. و رفتند. شوهر زن که آمد و از جریان خبر یافت ، گفت : وای بر تو گوسفند مرا برای مردمی ناشناس می کشی آنگاه می گویی از قریش بودند؟ روزگاری گذشت و کار بر پیرزن سخت شد، از آن محل کوچ کرد و به مدینه عبورش افتاد. حسن بن علی (ع) او را دید و شناخت . پیش رفت و گفت : مرا می شناسی ؟ گفت نه . گفت : من همانم که در فلان روز مهمان تو شدم . و دستور داد تا هزار گوسفند و هزار دینار زر به او دادند. آن گاه او را نزد برادرش حسین بن علی فرستاد. آن حضرت نیز همان اندازه به او بخشش فرمود. او را نزد عبدالله بن جعفر فرستاد او نیز عطایی همانند آنان به او داد. (چهارده اختر تابناک)

بعد از شهادت امام علی (ع) ، امام حسن (ع) به جمع مسلمانان در آمد و بر فراز منبر پدرش ایستاد. خواست درباره فاجعه بزرگ شهادت پدرش ، علی علیه السلام با مردم سخن بگوید. آنگاه پس از حمد و ثنای بر خداوند متعال و رسول مکرم (ص) چنین گفت : (همانا در این شب آن چنان کسی وفات

یافت که گذشتگان بر او سبقت نگرفته اند و آیندگان بدو نخواهند رسید). و آن گاه درباره شجاعت و جهاد و کوشش هایی که علی (ع) در راه اسلام انجام داد و پیروزیهایی که در جنگها نصیب وی شد، سخن گفت و اشاره کرد که از مال دنیا در دم مرگ فقط هفتصد درهم داشت از سهمیه اش از بیت المال ، که می خواست با آن خدمتکاری برای اهل و عیال خود تهیه کند.

سخنرانی امام حسن (ع) پس از صلح با معاویه و در حضور معاویه  
حسن بن علی (ع) با شکوه و وقار امامت - چنانکه چشمها را خیره و حاضران را به احترام وادار می کرد - بر منبر برآمد و خطبه تاریخی مهمی ایراد کرد.  
پس از حمد و ثنای خداوند جهان و درود فراوان بر رسول الله (ص) چنین فرمود:

(... به خدا سوگند من امید می دارم که خیرخواه ترین خلق برای خلق باشم و سپاس و منت خدای را که کینه هیچ مسلمانی را به دل نگرفته ام و خواستار ناپسند و ناروا برای هیچ مسلمانی نیستم ...) سپس فرمود: (معاویه چنین پنداشته که من او را شایسته خلافت دیده ام و خود را شایسته ندیده ام . او دروغ می گوید. ما در کتاب خدای عزوجل و به قضاوت پیامبرش از همه کس به حکومت اولیتیم و از لحظه ای که رسول خدا وفات یافت همواره مورد ظلم و ستم قرار گرفته ایم). آنگاه به جریان غدیر خم و غصب خلافت پدرش علی (ع) و انحراف خلافت از مسیر حقیقی اش اشاره کرد و فرمود: (این انحراف سبب شد که بردگان آزاد شده و فرزندانشان - یعنی معاویه و یارانش - نیز در خلافت طمع کردند). و چون معاویه در سخنان خود به علی (ع) ناسزا گفت ، حضرت امام حسن (ع) پس از معرفی خود و برتری نسب و حسب خود بر معاویه نفرین فرستاد و عده زیادی از مسلمانان در حضور معاویه آمین گفتند. و ما نیز از آمین می گوییم .

سخنان امام حسن (ع) در آخرین لحظات

((عبدالله بن ابراهیم مخارق)) نقل می کند: وقتی که امام حسن (علیه السلام) در حال احتضار بود، امام حسین (علیه السلام) را طلبید و به حسین (علیه السلام) فرمود: ((برادرم ! هنگام فراق است ، من به خدای خود می پیوندم ، مرا با زهر مسموم نموده اند و جگرم در طشت افتاده است ، من آن کس را که

به من زهر داد، به خوبی می شناسم و می دانم که این زهر توسط چه کسی فرستاده شد، در پیشگاه خداوند، خودم با او محاکمه می کنم ، تو را به حقّی که بر گردنت دارم سوگند می دهم که مبادا در این باره سخنی بگویی ، در انتظار آنچه خداوند برایم پدید می آورد، باش ، وقتی که از دینا رفتم چشمم را پیوشان و مرا غسل بده و کفن کن و بر تابوتم بگذار و کنار قبر جدّم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم ) ببر، تا با او تجدید دیدار کنم ، سپس مرا کنار قبر جدّه ام فاطمه (بنت اسد) ببر و در همانجا به خاک بسپار، ای پسر مادرم ! به زودی بدانی که مردم گمان می کنند تو می خواهی جنازه ام را در کنار قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم ) دفن کنی ، می کوشند تا جلوگیری کنند، تو را به خدا سوگند می دهم مبادا به خاطر من به اندازه شیشه حجامتی ، خون ریخته شود)). سپس درباره خانواده و فرزندان و آنچه از او باقی مانده سفارش کرد و امام حسین ( علیه السلام ) را بر آنان وصی قرار داد و همچنین او را بر آنچه پدرش امیرمؤ منان علی ( علیه السلام ) وصیت کرده بود، وصی خود کرد و شایستگی امام حسین (علیه السلام ) را برای خلافت بیان نمود و شیعینانش را به جانشینی آن حضرت راهنمایی کرد و به آنان فرمود: ((بعد از من حسین (علیه السلام ) نشانه (اسلام و یادگار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم ) است)). (زندگی دوازده امام (ع))

#### جلوگیری مروانیان از دفن جنازه

پس از آنکه امام حسن (علیه السلام ) چشم از جهان فروبست ، امام حسین (علیه السلام ) طبق وصیت ، بدن او را غسل داد و کفن کرد و آن را بر تابوتی گذارد و برای تازه کردن دیدار به سوی قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم ) حمل نمود. مروان (که آن هنگام از طرف معاویه فرماندار مدینه بود) با اطرافیان (بنی امیه ) تصوّر کردند که امام حسین (علیه السلام ) می خواهد جسد برادرش را کنار قبر رسول خدا دفن نماید، لذا با دارودسته خود اجتماع کردند و لباس جنگ پوشیدند تا از آن جلوگیری نمایند.

وقتی که امام حسین (علیه السلام ) جنازه برادر را به جانب قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم ) آورد تا تجدید عهد نماید، مروانیان از هرسو به گرد هم آمدند، ((عایشه )) نیز سوار بر استر شده و به

آنان پیوست و فریاد می زد:

((مَا لِي وَلَكُمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَدْخُلُوا يَتِيَّتِي مَنْ لَا أَحِبُّ)).

((ما را به شما چکار؟ آیا می خواهید شخصی را به خانه من وارد کنید که من او را دوست ندارم)).

و مروان می گفت: ((چه بسا جنگی که بهتر از شادی و آسایش است، آیا عثمان در دورترین نقطه مدینه دفن گردد ولی حسن پیش قبر رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) دفن شود؟! هرگز این کار نخواهد شد تا من شمشیر به دست دارم (و قدرت در دست من است)).

نزدیک بود فتنه و درگیری شدیدی بین بنی امیه و بنی هاشم روی دهد عبدالله بن عباس با شتاب نزد مروان رفت و به او چنین گفت: ((ای مروان! از هر جا که آمده ای به همانجا برگرد، ما قصد نداریم که حسن (علیه السلام) را در کنار قبر رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) به خاک بسپاریم بلکه قصد ما این است که با زیارت قبر رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) دیدارمان را با آن حضرت تازه کنیم، سپس جنازه را به کنار قبر جدّه اش فاطمه (بنت اسد (علیها السلام)) می بریم و طبق وصیت آن حضرت و همانجا به خاک می سپاریم و اگر امام حسن (علیه السلام) وصیت می کرد که جنازه اش در کنار قبر رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) دفن شود به خوبی می دانستی که تو عاجزتر از آن هستی که ما را از این کار منع کنی، ولی خود آن حضرت داناتر به خدا و رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) و نگهداری حرمت قبر رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) است، از اینکه توهین و ویران گردد چنانکه دیگری این کار را کرد و بدون اذن او، داخل خانه اش شد)).

سپس ابن عباس به عایشه رو کرد و گفت:

((وَاسْأَلْهُمْ! يَوْمًا عَلَى بَغْلٍ وَيَوْمًا عَلَى جَمَلٍ تُرِيدِينَ أَنْ تَطْفِي نُورَ اللَّهِ وَتُقَاتِلِينَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ، إِرْجِعِي ...)).

((این چه رسوایی و بی شرمی است؟ روزی سوار بر استر و روزی سوار بر شتر می شوی و می خواهی نور خدا را خاموش کنی و با دوستان خدا بجنگی، برگرد از آنچه ترس داشتی کار مطابق خواسته تو شده و آنچه را دوست داری به آن رسیده ای (آرام باش که ما تصمیم بر دفن جنازه امام حسن (علیه السلام) در کنار قبر پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) نداریم) و سوگند به خدا - گرچه طول بکشد - روزی خواهد آمد که خداوند انتقام این خاندان نبوت را از شما بگیرد)). (زندگی دوازده امام (ع))



سخن پیامبر ص درباره حسنین ع

((زاذان)) می گوید: از سلمان شنیدم می گفت از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم درباره حسن و حسین (علیهما السلام) می فرمود: ((اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُمْ فَأَحِبَّهُمْ يَا وَاحِبٌ مَنْ أَحَبَّهُمْ)). ((خدایا! من حسن و حسین (علیهما السلام) را دوست دارم پس آنان را دوست بدار و ((نیز)) دوست بدار آن کسی را که آنان را دوست بدارد)).

و نیز فرمود: ((کسی که حسن و حسین (علیهما السلام) را دوست بدارد، او را دوست دارم و کسی را که من دوست دارم خداوند او را دوست دارد و کسی را که خدا دشمن دارد، من او را دشمن دارم و کسی را که من دشمن بدارم، خداوند او را دشمن بدارد و کسی را که خداوند دشمن دارد او را داخل آتش همیشگی دوزخ گرداند)).

و نیز فرمود: ((این دوفرزندم، دو گل خوشبوی من هستند)). (زندگی دوازده امام (ع))

تحلیل سخن سیاسی دشمن

معاویه سخن حساب شده را در بین مردم مطرح کرد که در ظاهر بیان ویژگیهای اخلاقی برخی از طوایف بوده بود. او گفت: طایفه بنی هاشم انسانهایی بخشنده اند پس هر گاه فردی از بنی هاشم دست از بخشش بردارد شباهت خود را به طایفه خویش از دست داده است.

و (زبریها) بردارند پس هر گاه یکی از آنها بردباری خود را از دست بدهد شباهتی به خود ندارد. و (مخزومی ها) به تکبر معروفند و هر گاه کسی از آنها این صفت را نداشته باشد به طایفه هود شباهت ندارد.

این سخن معاویه به امام حسن علیه السلام رسید: حضرت فرمود: چه زیرکانه سخن گفته است تت تتا خواسته است که بنی هاشم اموال خود را ببخشند فقیر گردند و این فقر سبب ضعف آنها شود وزیرهای جنگ براه اندازند و سرگرم شمشیر کشی گردند و یکدیگر را نابود کنند و مخزومی ها با تکبر بر دیگران مورد کینه آنها گیرند ولی بنی امیه برد باری کنند و مورد محبت مردم قرار گیرند. (بحارالانوار،

ج 44، ص 106 و 107.

(

پاسخگویی به انتقاد دیگران

روزی امام حسن علیه السلام با لباسی فاخر و وضعی آراسته و قیافه ای جذاب سوار بر مرکب خود شد و از منزل بیرون آمد، در بین راه یک یهودی فقیر با لباسهای کهنه و اندامی ضعیف و لاغر به او برخورد کرد، از امام علیه السلام خواست توقف کند آنگاه، در برابر او ایستاد و گفت: یا بن رسول الله! جد تو (رسول خدا صلی الله علیه و آله) می فرمود:

الدنيا سجن المومن و جنة الكافر.

دنیا زندان مومن و بهشت کافر است.

و تو مومن هستی و من کافر و من کافر ولی دنیا را نمی بینم مگر اینکه بهشت توست، از آن برخوردار و لذت میبری و زندان من است که سختی و فقرش مرا هلاک کرده است.

امام علیه السلام سخن او را شنید فرمود: ای پیرمرد! اگر به آنچه خداوند تعالی برای من و مومنین در بهشت آماده کرده است بنگری که هیچ چشمی آن را ندیده و هیچ گوشی آن را نشنیده است خواهی فهمید که من قبل از ورودم به آنجا در این دنیا در زندانی تنگ بسر می برم و اگر به آنچه خداوند از آتش و بدبختی و عذاب آخرت برای تو و هر کافر دیگر آماده کرده است بنگری خواهی فهمید که تو قبل از رفتن به عالم آخرت در این دنیا در بهشتی وسیع و نعمتی کامل بسر میبری. (محبة البيضاء، ج 4، ص 218 و 219.

(

ترحم بر حیوانات

نجیح گوید: حسن بن علی علیه السلام را دیدم که مشغول خوردن غذا بود و سگی روبروی او قرار گرفته بود، هر لقمه ای که می خورد یک لقمه هم به آن سگ می داد.

عرض کردم: یا بن رسول الله! این سگ را از خود دور نمی کنی؟

حضرت فرمود: رهایش کن زیرا من از خداوند حیا می کنم که جانداري به من نگاه کند و من بخورم و

به او نخورانم . (بحار الانوار، ج 43، ص 352.

(

نمونه زیبای بزرگواری

روزی یکی از مردم شام وارد مدینه شد و دید امام حسن علیه السلام بر اسبی سوار است ، شروع کرد او را مورد لعنت قرار دهد اما امام علیه السلام چیزی به او نگفت . وقتی بدگوئی او به پایان رسید آن حضرت جلو رفت و بر او سلام کرد و خندید و فرمود: ای پیرمرد گمان می کنم در این ب باشی و شاید اشتباه گرفته ای . اگر از آنچه گفתי طلب عفو کنی تو را می بخشیم و اگر از ما در خواستی داشته باشی عطا خواهیم کرد، اگر راهنمائی بخواهی تو را راهنمائی می کنیم و اگر کاری داشته باشی برای تو انجام می دهیم ، اگر گرسنه باشی تو را سیر خواهیم کرد و اگر عریان را خواهیم پوشاند، اگر نیازمند باشی تو را غنی می کنیم و اگر مسکن بخواهی تو را جای خواهیم داد، اگر هر حاجتی داری بر آورده می کنیم و اگر مسافری به سوی ما بیا و اثاث خود را نزد ما بگذار و مهمان ما باش تا وقت رفتن آنها را به تو باز می گردانیم زیرا ما جای وسیع و مال فراوان داریم .

وقتی آن مرد این سخنان امام علیه السلام را شنید گریه کرد و گفت : اشهدانک خلیفه الله فی ارضه ، الله اعلم حیث یجعل رسالته (شهادت می دهم که تو خلیفه خدا در زمین او هستی خدا بهتر می داند که رسالتش را در چه کسی قرار دهد) تا به حال تو و پدرت مبعوضترین خلق خدا در نزد من بودید اما الان تو بهترین خلق خدا نزد من می باشی و اثاث و لوازم خود را به منزل آن حضرت برد و تا زمانی که در مدینه بود مهمان آن حضرت بود و از معتقدان به محبت او گردید. (بحار الانوار، ج 43، ص 344.

(

پاسخ به مروان

روزی مروان بن حکم که از دشمنان اسلام و ائمه علیهم السلام بود امام حسن علیه السلام را مورد بدگوئی قرار داد.

وقتی بدگوئی او به پایان رسید حضرت به او فرمود: من تلافی نمی کنم خداوند پاسخ تو را بدهد، اگر در آنچه گفתי راستگو هستی خداوند پاداش راستگوئی تو را بدهد و اگر دروغگو هستی خداوند جزای

دروغگوئی را بدهد و خداوند شدیدتر از من از تو انتقام خواهد گرفت .

م علیه السلام دو برخورد متفاوت را با دو نفر بدگو اعمال کرد و علت تفاوت رفتار او در داستان قبلی و فعلی به روحیه و اهداف بدگویان مربوط می شود. اولی فریب معاویه را خورده بود و امام علیه السلام با برخورد مشفقانه خود او را هدایت کرد اما مروان خود شیطانی بزرگ بود که هیچ زمینه هدایت نداشت و امام علیه السلام به او جوابی عادلانه داد. (بحارالانوار، ج 44، ص 104.

(

گرایشهای باطل مردمی

روزی معاویه به امام حسن علیه السلام گفت : من از تو بهترم .

امام علیه السلام فرمود: چرا ای پسر هند؟

معاویه جواب داد: زیرا مردم با من هستند و بدور من جمع شدند و به دور تو اجتماع نکردند.

امام علیه السلام فرمود: این سخن تو بدور از حقیقت است و همراهی مردم با تو بخاطر خوبی تو نیست ای فرزند هند جگر خوار.

کسانی که بدور تو جمع شده اند دو دسته اند: عده ای که مطیع و راضی هستند و عده ای که از روی اکراه و نارضایتی بدور تو جمع شدند، اما اطاعت کننده از تو خدا را معصیت کرده است و کسانی که با اجبار با تو همراه شدند بر اساس گفته خداوند در قرآن معذورند و حاشا که من به تو بگویم من بهتر از تو هستم ، زیرا در تو خیری وجود ندارد تا من بهتر از تو باشم . اما بدان که خداوند مرا از صفات پست پاک گردانیده است همان گونه که تو را از فضایل دور داشته است .

امام حسن علیه السلام با این سخنان ارزشمند خود بیان فرمود که گرایشهای مردمی همیشه حق نیست ممکن است زمانی مثل زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا زمان نهضت اسلامی ایران به رهبری امام خمینی گرایش مردم حق باشد و زمانی مثل معاویه یا افراد دیگر که موارد آن فراوان است باطل باشد. بنابراین گرایشهای مردمی همیشه راه حق نیست . بلکه در مواردی راه حل است . و این درس بزرگی است که امام علیه السلام به تاریخ داده است . چه اینکه گرایش مردم به امام خمینی در اول انقلاب

اسلامی حق بود اما گرایش آنها به بنی صدر اولین رئیس جمهور نظام اسلامی در ایران باطل بود. معیار

گرایشهای حق تطبیق آنها با احکام و ارزشهای الهی و اسلام ناب محمدی است . (بحارالانوار 44، 104.  
(

خوش برخوردی با دیگران

امام حسن علیه السلام دوستی شوخ طبع داشت . روزی به خدمت او رسید. امام علیه السلام فرمود: شب را چگونه صبح کردی ؟

او در جواب گفت : یابن رسول الله ! شب را بر خلاف رضای خود و خدا و شیطان به صبح آوردم .

امام علیه السلام خندید و فرمود چگونه ؟

عرض کرد: خدای عزوجل دوست دارد که او را اطاعت کنم و مرتکب معصیت او نشوم و من چنین نیستم و شیطان دوست دارد معصیت خدا کنم و او را اطاعت نکنم و این چنین هم نیستم و خودم دوست دارم هرگز نمیرم و این گونه نمی باشم .

از این داستان استفاده می شود که امام علیه السلام با همه ابهت و بزرگی که داشتند به گونه ای با دیگران برخورد می کردند که آنها براحتی در محضر او بلکه با خود او شوخی می کردند و حضرت گوش می دادند و می خندیدند. (بحارالانوار، ج 44، ص 110).

جود و بخشش

روزی مردی در برابر امام حسن علیه السلام ایستاد و گفت : ای پسر امیر المؤمنین ! به خدائی که به تو نعمت بخشیده است قسم می دهم که حق مرا از دشمنم بگیری که بسیار مستبد و ظالم است ، نه به پیر مرد احترام می گذارد و نه به کودک رحم می کند.

امام علیه السلام که تکیه داده بود با شنیدن سخنان او از جا حرکت کرد و گفت : دشمن تو کیست تا حقت را از او بگیرم ؟

آن مرد گفت : فقر.

امام علیه السلام مدتی سر به زیر انداخت ، آنگاه سرش را بسوی خادم خود بلند کرد و به او فرمود: آنچه پول نقد هست بیاور. خادم پنجاه هزار درهم آماده کرد.

امام علیه السلام فرمود: همه را به آن مرد بده ، سپس به او فرمود: به همان قسمهایی که به من دادی



و گفته است : هر اندازه پدرش مهریه تعیین کند می پذیرم و هر مقدار پدرش قرض داشته باشد ادا می کنم و این وصلت سبب صلح دو طایفه بنی امیه و بنی هاشم می گردد. یزید بن معاویه همسر بی نظیری است و به جان خودم سوگند افتخار شما به یزید بیش از افتخار یزید به شماست ، یزید کسی است که به برکت چهره او از ابر طلب باران می شود! سپس سکوت کرد و در جـائـی نشـسـت .

امام حسن علیه السلام پس از حمد و ثنای خداوند فرمود: اما در مورد مهریه که گفתי هر مقدار پدرش تعیین کند، ما بیش از سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که برای دختران و خویشاوندان تعیین می کرد نمـردنـمـی خـواهیـم . اما درباره ادای قرض پدرش ، چه وقت زنان ما قرضهای پدرانشان را ادا کرده اند که زینب چنین کند؟ اما درباره صلح طایفه بنی هاشم و بنی امیه دشمنی ما با شما برای خدا و در راه خداست ، بنابراین بخاطر دنیا با شما صلح نخواهیم کرد.

و اما اینکه افتخار ما به یزید بیش از افتخار یزید به ما است اگر ارزش حکومت بر مردم بیش از ارزش نبوت از سوی خداوند است ما به یزید افتخار می کنیم اما اگر نبوت ارزش بیشتری از حکومت دارد او باید به وجود ما افتخار کند.

اما این که گفתי به برکت چهره یزید از ابر طلب باران می شود این حرف جز برای اهل بیت رسول الله صحیح نمی باشد و تنها به برکت چهره آنها طلب باران می شود.

نظر ما بر این است که دختر عبدالله را به عقد پسر عمویش قاسم بن محمد بن جعفر در آوریم و من هم اکنون او را به عقد قاسم در آوردم و مهریه او را یک زمین مزروعی در مدینه قرار دادم که ده هزار دینار آن را می خردند و این زمین برای آنها کافی است .

مروان گفت : آیا این گونه با ما صحبت می کنید؟

امام حسن علیه السلام فرمود: هر یک از این پاسخها در برابر هر یک از سخنان شماست .

مروان که در انجام مأموریت خود شکست خورد مسائلی که گذشته بود را طی نامه ای به معاویه اطلاع

داد. (وسائل الشیعه ، ابواب لباس المصلی ، ج 2، ص 331.

(

نهی از قهقهه

روزی امام حسن علیه السلام از محلی می گذشت چشمش به مردی افتاد که قهقهه می زند نزد او رفت و فرمود: آیا می دانی که در روز قیامت وارد آتش جهنم می شوی ؟  
او پاسخ داد: آری .

امام علیه السلام فرمود: آیا می دانی که از افرادی هستی که از آن خارج می شوی ؟  
جواب داد: خیر مطمئن نیستم .

امام علیه السلام تو که نمی دانی که حتما از جهنم خارج خواهی شد چگونه قهقهه می زنی ؟ (بحار النوار، ج 44، ص 119 و 120).

(

توجه به خدا

امام حسن علیه السلام وقتی وضو می گرفت اعضای بدنش می لرزید و رنگش زرد می شد.  
گفته شد چرا به هنگام وضو اعضای بدن شما می لرزد و رنگ چهره شما زرد می شود؟  
حضرت فرمود: حق است بر هر کسی که در برابر پروردگار می ایستد رنگش زرد شود و اعضایش به لرزه در آید.

و هر گاه به درب مسجد می رسید سر خود را بالا می کرد و می گفت :

الهی ضیفک ببابک یا محسن قاداتاک المسیئی ، فتجاوز عن قبیح ماعندی بجمیل ما عندک یا کریم .  
خدایا مهمان تو به درب خانه توست ، ای نیکوکار! گنهکار بسوی تو آمد پس به خوبیهای خود از بدیهای من در گذر. (سوره مریم ، آیه 71).

(

عفو و بخشش امام علیه السلام

امام حسن علیه السلام غلامی داشت . او مرتکب خلافی شد که باید تنبیه می شد. حضرت دستور داد که غلام را تازیانه زنند.



غلام به امام علیه السلام عرض کرد: ای مولای من در قرآن آمده است :

والعافین عن الناس (آنان که خطای دیگران را می بخشند).

حضرت فرمود: تو در راه خدا آزاد هستی و دو برابر آنچه به تو می دادم خواهم داد. (مجمع البیان ، ج 6، ص 526.

(

گره گشائی از مومن

مردی خدمت امام حسن علیه السلام رسید و عرض کرد: پدر و مادرم فدایت باد مرا به بر آوردن حاجتی یاری نما.

امام علیه السلام برای بر آوردن نیاز او بدنالش حرکت کرد تا در بین راه به امام حسین علیه السلام رسیدند که به نماز ایستاده بود. امام علیه السلام به آن فرمود: چرا از ابی عبدالله (حسین بن علی علیه السلام) کمک گرفتی ؟

آن مرد عرض کرد: پدر و مادر فدایت باد به او مراجعه کردم فرمود مشغول اعتکاف است . امام علیه السلام فرمود: اگر تو را یاری می کرد از یک ماه اعتکاف برایش بهتر بود. (بحارالانوار، ج 43، 352.

(

روش تهنیت

خداوند پسری را نصب امام حسن علیه السلام کرد. قریش برای تهنیت مولود به محضر آن حضرت آمدند و گفتند: قدم این پهلوان بر تو مبارک باد. امام علیه السلام فرمود: این چه حرفی است شاید پهلوان نباشد.

جابر گفت : یابن رسول الله ! چگونه بگوییم ؟

امام علیه السلام فرمود وقتی خداوند پسری به شما داد و برای مبارکباد او رفتید بگوئید: خدای بخشنده را شکر گزار باش مبارک است . خداوند او را به دوران جوانی رساند و نیکوکاریش را نصب تو گرداند. (اصول کافی ، باب السعی فی حاجه المومن .

(

یک موعظه

امام حسن علیه السلام در یک روز عید فطر بر مردمی گذر کرد که بازی می کردند و می خندیدند. حضرت بالای سر آنها ایستاد و فرمود: راستی که خداوند ماه رمضان را میدان مسابقه خلق خود ساخته است تا به وسیله اطاعت از او بر رضایتش پیشی کردند و ناامید گشتند. تعجب بسیار است از انسانهای خندان و بازیگر در امروز که به نیکوکاران در آن پاداش دهند و بیهوده کاران زیان ببینند به خدا سوگند اگر پرده برداشته شود خوب بفهمد که نیکوکار در کنار نیک خویش است و بد کار گرفتار بد کاری خود می باشد، آنگاه از آنها گذشت. (تحف العقول، بخش مربوط به امام حسن علیه السلام).

(

موعظه امام حسن علیه السلام

مردی که به محضر امام حسن علیه السلام رسید و از او خواست تا وی را موعظه کند. امام علیه السلام فرمود: مبدا مرادح کنی که من خود را بهتر از تو می شناسم و یا تکذیب نمائی که دروغگر راء و نظری ندارد، یا نزد من از کسی غیبت کنی. آن مرد گفت: اجازه می دهید برگردم؟ حضرت فرمود: بله هرگاه بخواهی می توان برگردی. (تحت العقول).

(

شیعه حقیقی

مردی به امام حسن علیه السلام گفت: من از شیعیان شما هستم. م علیه السلام فرمود: ای بنده خدا اگر مطیع امر و نهی ما هستی راست می گوئی و اگر این گونه نیستی با ادعای مقام بلند تشیع که از آن بهره مند نیستی بر گناهان خود نیفزا و به نگو من از شیعیان شما هستم. بلکه بگو من از دوستداران شما و دشمن دشمنان شما هستم و تو در نیکی و بسوی نیکی هستی. (قصه های تربیتی چهارده معصوم).

## 1 - نامگذاری امام حسن (ع)

هنگامی که امام حسن (ع) چشم به جهان گشود، فاطمه (س) به علی (ع) گفت: (نام این نوزاد را معین کن)

علی (ع) فرمود: من در نامگذاری او، از پروردگارم پیشی نمی گیرم، خداوند به جبرئیل وحی کرد: (پسری برای محمد (ص) متولد شده نزد او برو و به او تبریک بگو، سپس بگو: نسبت علی (ع) به تو مانند نسبت هارون به موسی (ع) است، نام این نوزاد را همان نام بگذارید که نام پسر هارون (برادر موسی) است.)

جبرئیل به حضور پیامبر آمد و تبریک گفت، و سپس عرض کرد: خداوند امر کرد که این نوزاد را همنام پسر هارون برادر موسی، کنید. پیامبر (ص) فرمود: (او چه نام داشت؟) جبرئیل گفت: نام او (شبر) بود.

پیامبر (ص) فرمود: زبان من عربی است.

جبرئیل گفت: او را حسن، نامگذاری کن، پیامبر (ص) نام آن نوزاد را حسن خواند (اعلام الوری، ص 210).

## 2 - آزادی گنهکاری که حسن و حسین (ع) را شفیع قرار داد

عصر رسول خدا (ص) بود، حسن و حسین (ع) کودک بودند شخصی گناهی کرد و از شرم آن گناه، مدتی مخفی شد و نزد رسول خدا (ص) نمی آمد تا اینکه آن شخص، حسن و حسین (ع) را دید، آن دو را بر دوش خود سوار کرد و با همان حال به حضور رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد: (من گنهکارم، در پناه خدا، و این دو آقا زاده به حضور شما آمده ام تا مرا ببخشید) رسول خدا (ص) وقتی که آن منظره را دید، آنچنان خندید که دستش را بر دهانش گذاشت، سپس به آن مرد گنهکار فرمود: (برو جانم تو آزاد هستی)

آنگاه به حسن و حسین فرمود: آن شخص در مورد عفو گناه خود، شما را شفیع قرار داد، در این هنگام آیه 64 سوره نساء نازل شد:

... ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جائوک فاستغفروا لله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما :  
و اگر گنهکاران که بر اثر گناه به خود ستم کردند، به نزد تو (ای پیامبر) می آمدند و از خدا طلب  
آمرزش می کردند و پیامبر هم برای آن ها استغفار می کرد، خدا را توبه پذیر و مهربان می  
یافتند(مناقب آل ابیطالب ، ج 3، ص 400).

### 3 - قضاوت امام حسن (ع) در عصر خلافت علی (ع)

عصر خلافت امام علی (ع) بود، قصابی را که در دستش چاقوی خون آلود بود، در خرابه ای دیدند، و در  
همان خرابه جنازه خون آلود شخصی افتاده بود، قرائن ظاهری نشان می داد که قاتل او همین قصاب  
است ، مأمورین او را دستگیر کرده و به حضور علی (ع) آوردند.  
امام علی (ع) به قصاب گفت : (چه کسی آن شخص را (که جنازه اش در خرابه است) کشته ؟)  
قصاب گفت : من او را کشتم .  
امام علی (ع) بر اساس ظاهر جریان ، و اقرار قصاب ، دستور داد تا قصاب را به عنوان قصاص اعدام  
کنند.

مأمورین او را به سوی قتلگاه می بردند، در راه قاتل حقیقی می دوید و فریاد می زد: (عجله نکنید او را  
من کشته ام قصاب بی گناه است).

مأمورین ، قصاب و قاتل حقیقی را به حضور علی (ع) بردند، و جریان را به عرض رسانیدند، و قاتل  
حقیقی سوگند یاد کرد که من او را کشته ام .

امام به قصاب گفت : پس چرا تو اقرار کردی که من او را کشته ام ؟

قصاب گفت : من در یک بن بستی قرار گرفته بودم ، چاقوی خون آلود در دست من ، و کنارم جنازه  
خون آلود افتاده ، چاره ای ندیدم جز اینکه بگویم من نکشته ام ولی حقیقت این است که من گوسفندی  
را ذبح کرده بودم چاقوی خون آلود در دستم بود، به خرابه برای تخلی رفته بودم . جنازه خون آلودی  
را در آنجا دیدم ، وحشت زده برخاستم مأمورین سر رسیدند و مرا به عنوان قاتل دستگیر کردند.

علی (ع) به حاضران فرمود: این قصاب و این شخص را که خود را قاتل معرفی می کند نزد حسن (ع)  
ببرید تا او قضاوت کند، آنها به حضور امام حسن (ع) آمدند و جریان را گفتند، امام حسن (ع) فرمود:

(به امیرمؤمنان عرض کنید: اگر این مرد قاتل ، آن شخص را کشته است در عوض جان قصاب را حفظ کرده است ، و خداوند در قرآن می فرماید:

و من احیا نفسا فکانما احیا الناس جمیعاً

(و هر کس انسانی را از مرگ نجات دهد، چنان است که گویی همه مردم را نجات بخشیده است )  
(مائده - 32).

امام علی (ع) دستور داد، هم قاتل و هم قصاب را آزاد نمودند و دیه مقتول را از بیت المال ، به ورثه او عطا فرمود (نورالثقلین ج 1، ص 620).

4 - بزرگواری امام حسن (ع)

کنیزی از کنیزهای امام حسن (ع) روزی یک شاخه گل نزد امام حسن (ع) آورد و به آن حضرت هدیه کرد، امام حسن (ع) در مقابل آن هدیه او را آزاد نمود.

بعضی از حاضران گفتند: (به خاطر یک شاخه گل ، او را آزاد ساختی ؟)

امام حسن (ع) فرمود: خداوند این ادب را به ما آموخته است ، آنجا که (در آیه 86 سوره نساء) می فرماید:

و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها

(و هنگامی که کسی به شما تحیت می گوید (احترام کند) پاسخ او را بهتر گوئید) در این مورد تحیت بهتر، همان آزاد کردن اوست (تفسیر نمونه ، ج 4، ص 42).

5 - نمونه ای از شجاعت امام حسن (ع)

در درگیری جنگ جمل ، امام علی (ع) فرزندش محمد حنفیه را طلبید، و نیزه خود را به او داد و فرمود: با این نیزه به سپاه دشمن حمله کن .

محمد حنفیه نیزه را گرفت و به دشمن حمله کرد، گردانی از طایفه بنی ضبه جلو او را گرفتند، او عقب

نشینی کرد، و به حضور پدر آمد در آن هنگام امام حسن (ع) نیزه را از دست او گرفت ، و به سوی

دشمن رفت و حمله کرد و پس از مدتی در حالی که نیزه اش خون آلود بود، نزد پدر بازگشت وقتی که

محمد حنفیه ، آن شجاعت را از امام حسن (ع) دید بر اثر احساس شکست سرخ و سرافکنده شد.

امیرمؤمنان علی (ع) به او فرمود:

لاتأفف فانه ابن النبی و انت ابن علی :

(خود را نگیر (تکبر نکن) او پسر پیامبر و تو پسر علی (ع) هستی) (بحار، ج 43، ص 345).

## 6 - قطع سخنرانی طاغوت

مدتی بود که از شهادت حضرت علی (ع) می گذشت معاویه در سفری به مدینه آمد مردم را در مسجد

جمع کرد، و بالای منبر رفت و با ناسزاگویی به مقام امام علی (ع) جسارت نمود.

امام حسن (ع) در همان مجلس برخاست، پس از حمد و ثنای الهی فرمود: (ای مردم! خداوند هیچ

پیامبری را نفرستاده مگر اینکه مجرمین را دشمن او قرار داده است چنانکه قرآن می فرماید:

و کذلک جعلنا لكل نبی عدوا من المجرمین :

(و این چنین از مجرمان برای هر پیامبری دشمنی قرار داده ایم) (فرقان - 31)

آنگاه به معاویه رو کرد و فرمود: من پسر علی (ع) هستم و تو پسر صخر می باشی مادر تو هند است

مادر من فاطمه (س) جده تو نثلیه است و جده من خدیجه است خداوند آنکس را که بین ما دو نفر، از

نظر نسب، پست تر، و از نظر یاد خدا، غافلتر و از نظر کفر و نفاق کافرتر و منافقتر است لعنت کند.

همه حاضران فریاد زدند: آمین، آمین!

معاویه ناگزیر، خطبه خود را قطع کرد، با کمال سرافکندگی از بالای منبر پائین آمد و به خانه خود رفت

(کشف الغمه، ج 2 ص 150).

در آن هنگام که امام حسن (ع) در کوفه بود، وقتی که معاویه بر اوضاع مسلط شد، به کوفه آمد، جمعی

از طرفدارانش به او گفتند: (حسن بن علی (ع) در نظر مردم کوفه، دارای مقام بسیار ارجمندی است،

اگر او را به اجبار وارد مسجد کنی، و در ملاء عام بر بالای منبر بروی او را در حضور مردم سرافکنده

کنی، کار شایسته ای نموده ای، معاویه این پیشنهاد را نپذیرفت، آنها اصرار کردند، سرانجام معاویه

پذیرفت، برای نماز به مسجد آمد و جمعیت در مسجد بودند، امام حسن (ع) را ناگزیر به مسجد

آوردند، معاویه بالای منبر رفت و بسیار هتاکي کرد و به ساحت مقدس حضرت علی (ع) ناسزا گفت.

هماندم امام حسن (ع) برخاست و فریاد زد: ای پسر جگر خواره، آیا تو به امیرمؤمنان علی (ع) ناسزا

می گویی ، با اینکه پیامبر (ص) فرمود: هر کس به علی (ع) ناسزا بگوید به من ناسزا گفته و هر کس به من ناسزا بگوید، به خدا ناسزا گفته ، و کسی که به خدا ناسزا گوید، خدا او را داخل دوزخ می کند، بطوری که تا ابد در دوزخ بماند.

سپس امام حسن (ع) به عنوان اعتراض ، مجلس را ترک کرد(احتجاج طبرسی (ره) ج 1، ص 145)  
7 - شیوه تبریک گفتن درباره ولادت فرزند

خداوند پسری به امام حسن (ع) داد، گروهی از قریش برای تبریک به حضور آن حضرت آمده ، و چنین تبریک گفتند:

(قدم این نوزاد قهرمان و یکه سوار مبارک باد)

امام حسن (ع) فرمود: اینگونه تبریک گفتن چیست ، بلکه بگوئید: (بخشنده را شکر گزار باش ، و بخشوده شده بر تو مبارک باد، خداوند او را بزرگ کند و تو از نیکوکاریش بهره مند گردی )  
نیز نقل شده : خداوند پسری به یکنفر داد، شخصی نزد او آمد و گفت : (قدم این یکه سوار مبارک باد)  
امام حسن (ع) به تبریک گوینده گفت : از کجا می دانی که این نوزاد، سواره گردد یا پیاده ؟  
او عرض کرد فدایت گردم ، چگونه تبریک بگویم ؟

فرمود: (بگو! بخشنده را سپاسگزار باش ، و بخشوده شده بر تو مبارک باشد، امیدوارم بزرگ شود و از نیکوکاریش بهره گیری ) (فروع کافی ، ج 6، ص 17).

8 - پاسخ منفی به خواستگاری معاویه

هنگامی که امام علی (ع) به شهادت رسید، و معاویه بر سراسر نقاط اسلامی مسلط گردید، مروان فرماندار مدینه شد، معاویه برای مروان نامه ای نوشت و در آن نامه نوشته بود: دختر عبدالله بن جعفر (برادرزاده علی (ع) را برای پسرم خواستگاری کن هر قدر پدرش مهریه خواست ، می پذیرم و هر قدر او قرض داشته باشد می پردازم ، به علاوه این وصلت موجب صلح بین بنی امیه و بنی هاشم خواهد شد.  
مروان ، پس از دریافت نامه با عبدالله بن جعفر، ملاقات کرد، و دختر او را برای یزید، خواستگاری نمود.  
عبدالله گفت : اختیار زنان ما با حسن بن علی (ع) است ، دخترم را از او خواستگاری کن .

مروان به حضور امام حسن (ع) آمد و دختر عبدالله را، خواستگار کرد، امام حسن (ع) فرمود: (هر کس

را که در نظر داری دعوت کن ، تا اجتماع کنند (و من نظرم را بگویم )  
 مروان ، بزرگان دو طایفه بنی هاشم و بنی امیه را دعوت کرد و همه آنها به گرد هم آمدند، امام حسن (ع) نیز حاضر شد.

مروان برخاست و پس از حمد و ثنای الهی ، چنین گفت :  
 (امیرمؤمنان معاویه ، به من فرمان داده تا زینب دختر عبدالله بن جعفر را برای یزید بن معاویه ، خواستگاری کنم ، به این ترتیب که :

- 1 - هر قدر پدرش خواست مهریه تعیین کند می پذیریم .
  - 2 - هر قدر، پدرش مقروض باشد، قرض او را ادا می کنیم .
  - 3 - و این وصلت موجب صلح بین دو طایفه بنی امیه و بنی هاشم گردد.
  - 4 - یزید پسر معاویه همتایی است که نظیر ندارد، به جانم سوگند حسرت و افتخار شما به یزید، بیشتر از حسرت و افتخار یزید به شما است .
  - 5 - یزید کسی است که به برکت چهره او از ابرها طلب باران می شود.
- آنگاه سکوت کرد و کنار نشست .

امام حسن (ع) سخن آغاز کرد و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

- 1 - اما در مورد مهریه ، ما از سن پیامبر (ص) در مورد مهریه دختران و بستگانش تجاوز نمی کنیم (که 840 درهم است)

- 2 - در مورد قرضهای پدرش ، چه وقتی زنهای ما، قرض های پدرانشان را داده اند؟(تا چنین مطلبی عنوان شود)

- 3 - و در مورد صلح بین دو طایفه ، فانا عادیناکم لله و فی الله فلا نصلحکم للدنیا :

(دشمنی ما با شما، برای خدا و در راه خداست ، بنابراین برای دنیا با شما صلح نمی کنیم).

- 4 - و در مورد اینکه : افتخار ما به وجود یزید، بیشتر از افتخار یزید به ما است ، اگر مقام خلافت بالاتر از مقام نبوت است ، ما باید بر یزید افتخار کنیم ، ولی اگر مقام نبوت بالاتر از مقام خلافت است ، او باید به وجود ما افتخار کند.



5 - اما اینکه گفتمی : به برکت چهره یزید، از ابرها طلب باران می شود چنین چیزی درست نیست ، مگر در مورد محمد و آل محمد ( ص ) ( که از برکت چهره نورانی آنها طلب باران می شود ) نظر ما این شده است که دختر عبدالله را به ازدواج پسر عمویش ، ( قاسم بن محمد بن جعفر ) در آوریم ، و من هم اکنون او را همسر قاسم قرار دادم و مهریه اش را زمین مزروعی که در مدینه دارم تعیین کردم ... و همین زمین مزروعی ، زندگی آنها را تأمین می کند، و دیگر نیازی به دیگران نیست .  
مروان گفت : ای بنی هاشم ! آیا این گونه با ما ناصاف روبرو می شوید؟ (و به یک یک سخنان ما پاسخ می دهید)

امام حسن ( ع ) فرمود: آری ، هر یک از این پاسخها، در برابر هر یک از مواد سخنان شما است ، یک در برابر یک .

مروان از جواب مثبت مایوس شد و ماجرا را برای معاویه ، در ضمن نامه ای نوشت .  
معاویه گفت : ( ما از آنها خواستگاری کردیم ، جواب منفی به ما دادند، ولی اگر آنها از ما خواستگاری کنند، جواب مثبت خواهیم داد ) (بحارالانوار، ج 44، ص 119 - 120 )  
(.

9 - چهار نفر تروریست مخفی در کمین امام حسن علیه السلام  
یکی از توطئه های معاویه این بود که تصمیم گرفت توسط چهار نفر مخفیانه امام حسن ( ع ) را به قتل برساند، این چهار نفر عبارتند از:

1 - عمرو بن حرث 2 - اشعث بن قیس 3 - حجر بن حارث 4 - شبث بن ربعی  
معاویه هر یک از آنها را مخفیانه خواست به او گفت : اگر حسن را بکشی ، در نزد من 200 هزار درهم و مقام فرماندهی یکی از گردانهای ارتش شام را داری به علاوه یکی از دخترانم را همسر تو می کنم .  
آنها برای وصول به آن جایزه های کلان پیشنهاد معاویه را پذیرفتند، معاویه بر هر یک از آنها جاسوس مخفی گذاشت تا گزارش کار آنها را بدهند.

امام حسن ( ع ) از این توطئه آگاه شد، از آن پس ، کاملاً مراقب بود تا از شر تروریستهای منافق در امن بماند زیر لباسهای خود زره می پوشید، و با همان زره نماز می خواند، سرانجام یکی از تروریستها، آن

حضرت را در نماز هدف تیر قرار داد ولی همان زره باعث شد که تیر در بدن آن حضرت نفوذ نکرد(49).

#### 10 - گریه امام حسن (ع) از عذاب الهی

هنگامی که امام حسن (ع) در ساعات آخر عمر، قرار گرفت گریه می کرد، یکی از حاضران گفت : (ای پسر رسول خدا! با اینکه در محضر خدا دارای مقام ارجمندی هستی ، و آن حضرت در شائن و مقام تو، سخن بسیار فرموده ، و بیست بار پیاده از مدینه به مکه برای انجام حج رفتی و سه بار همه اموال خود را به فقیر دادی ، در عین حال گریه می کنی ؟) (تو باید شادان باشی که با آنهمه مقامات ارجمند، از دنیا می روی نه گریان )

امام حسن (ع) فرمود:

انما ابکی لحصلتین : (بدان که گریه ام برای دو موضوع است )

لهول المطلاع و فراق الاحبة

(برای وحشت روز قیام که هر کس به اطراف می نگرد، تا از اوضاع اطلاع یابد، و برای جدایی از دوستان

(امالی صدوق ، مجلس 39، حدیث 9

).

### چهل سخن از امام حسن مجتبی علیه السلام

قَالَ أَمَّا الْحَسَنُ الْمُجْتَبَى عَلَيْهِ الصَّلَاةُ السَّلَامُ :

1 - مَنْ عَبْدَ اللَّهِ، عَبْدَ اللَّهِ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ. (63)

ترجمه :

فرمود: هر کسی که خداوند را عبادت و اطاعت کند، خدای متعال همه چیزها را مطیع او گرداند.

2 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَنَحْنُ رِيحَانَتَا رَسُولِ اللَّهِ، وَسَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ يَتَقَدَّمُ، أَوْ يُقَدِّمُ عَلَيْنَا أَحَدًا. (64)

ترجمه :

ه دنباله وصیتش در حضور جمعی از اصحاب فرمود: و ما دو نفر - یعنی حضرت و برادرش امام حسین علیهما السلام - ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله و دو سرور جوانان اهل بهشت هستیم ، پس خدا لعنت کند کسی را که بر ما پیشقدم شود یا دیگری را بر ما مقدم دارد.

3 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَ إِنْ حُبَّنَا لَيَسَاقِطُ الذُّنُوبَ مِنْ بَنِي آدَمَ ، كَمَا يُسَاقِطُ الرِّيحُ الْوَرَقَ مِنَ الشَّجَرِ. (65)

ترجمه :

فرمود: همانا محبت و دوستی با ما (اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله ) سبب ریزش گناهان - از نامه اعمال - می شود، همان طوری که وزش باد، برگ درختان را می ریزد.

4 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَقَدْ فَارَقَكُمْ رَجُلٌ بِالْأَمْسِ لَمْ يَسْبِقْهُ إِلَّا وَلَوْنٌ، وَلَا يُدْرِكُهُ إِلَّا الْآخِرُونَ. (66)

ترجمه :

پس از شهادت پدرش امیرالمؤمنین علی علیه السلام ، در جمع اصحاب فرمود:

شخصی از میان شماها رفت که در گذشته مانند او نیامده است ، و کسی در آینده نمی تواند هم تراز او قرار گیرد.

5 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ كَانَتْ لَهُ دَعْوَةٌ مُجَابَةً، إِمَّا مُعَجَّلَةً وَإِمَّا مُؤَخَّلَةً. (67)

ترجمه :

فرمود: کسی که قرآن را - با دقت - قرائت نماید، در پایان آن - اگر مصلحت باشد - دعایش سریع مستجاب خواهد شد - و اگر مصلحت نباشد - در آینده مستجاب می گردد.

6 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ فِيهِ مَصَابِيحُ النُّورِ وَشِفَاءُ الصُّدُورِ. (68)

ترجمه :

فرمود: همانا در این قرآن چراغ های هدایت به سوی نور و سعادت موجود است و این قرآن شفای دل ها و سینه ها است .

7 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ صَلَّى ، فَجَلَسَ فِي مُصَلَّاهٍ لِي طُلُوعِ الشَّمْسِ كَانَ لَهُ سِتْرًا مِنَ النَّارِ. (69)

ترجمه :

فرمود: هر که نماز - صبح - را به خواند و در جایگاه خود بنشیند تا خورشید طلوع کند، برایش پوششی از آتش خواهد بود.

8 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ شَهْرَ رَمَضَانَ مِضْمَارًا لِخَلْقِهِ، فَيَسْتَبِقُونَ فِيهِ بِطَاعَتِهِ إِلَى مَرْضَاتِهِ، فَسَبَقَ قَوْمٌ فَقَارُوا، وَقَصَّرَ آخَرُونَ فَخَابُوا. (70)

ترجمه :

فرمود: خداوند متعال ماه رمضان را برای بندگان خود میدان مسابقه قرار داد.

پس عده ای در آن ماه با اطاعت و عبادت به سعادت و خوشنودی الهی از یکدیگر سبقت خواهند گرفت و گروهی از روی بی توجهی و سهل انگاری خسارت و ضرر می نمایند.

9 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ أَدَامَ الْأَخْتِلَافَ إِلَى الْمَسْجِدِ أَصَابَ إِحْدَى ثَمَانٍ آيَةٍ مُحْكَمَةٍ، أَوْ خَأً مُسْتَفَادًا، وَعِلْمًا مُسْتَطَرَفًا، وَرَحْمَةً مُنْتَظَرَةً، وَكَلِمَةً تَدُلُّهُ عَلَى الْهُدَى ، أَوْ تَرُدُّهُ عَنِ الرَّدَى ، وَتَرَكَ الذُّنُوبَ حَيَاءً أَوْ خَشْيَةً. (71)

ترجمه :

ت - خود را در مسجد قرار دهد یکی از هشت فایده شاملش می گردد: برهان و نشانه ای - برای معرفت -، دوست و برادری سودمند، دانش و اطلاعاتی جامع ، رحمت و محبت عمومی ، سخن و مطلبی

که او را هدایت گر باشد، - توفیقِ اجباری - در ترک گناه به جهت شرم از مردم و یا به جهت ترس از عقاب .

10 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ أَكْثَرَ مُجَالِسَةَ الْعُلَمَاءِ أَطْلَقَ عِقَالَ لِسَانِهِ، وَفَتَقَ مَرَاتِقَ ذِهْنِهِ، وَ سَرَّ مَا وَجَدَ مِنَ الزِّيَادَةِ فِي نَفْسِهِ، وَكَانَتْ لَهُ وَلَايَةٌ لِمَا يَعْلَمُ، وَإِ فَادَةٌ لِمَا تَعْلَمُ. (72)  
ترجمه :

فرمود: هر که با علماء بسیار مجالست نماید، سخنش و بیانش در بیان حقایق آزاد و روشن خواهد شد، و ذهن و اندیشه اش باز و توسعه می یابد و بر معلوماتش افزوده می گردد و به سادگی می تواند دیگران را هدایت نماید.

11 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِيعُوا حِفْظَهُ فَارْتَبِعُوا وَضْعَهُ فِي بُيُوتِكُمْ. (73)  
ترجمه :

فرمود: علم و دانش را - از هر طریقی - فرا گیرید، و چنانچه نتوانستید آنرا در حافظه خود نگه دارید، ثبت کنید و بنویسید و در منازل خود - در جای مطمئن - قرار دهید.

12 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ عَرَفَ اللَّهَ عَرَفَ حَبَّةً، وَمَنْ عَرَفَ الدُّنْيَا زَهْدًا فِيهَا. (74)  
ترجمه :

فرمود: هر کس خدا را بشناسد، (در عمل و گفتار) او را دوست دارد و کسی که دنیا را بشناسد آن را رها خواهد کرد.

13 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هَلَكَ الْمَرْءُ فِي ثَلَاثٍ: الْكِبَرُ، وَالْحِرْصُ، وَالْحَسَدُ؛ فَالْكِبَرُ هَلَكَ الدِّينَ، وَبِهِ لَعْنٌ إِبْلِيسُ. وَالْحِرْصُ عَدُوُّ النَّفْسِ، وَبِهِ خَرَجَ آدَمُ مِنَ الْجَنَّةِ. وَالْحَسَدُ رَائِدُ السُّوءِ، وَمِنْهُ قَتَلَ قَابِيلُ هَابِيلَ. (75)  
ترجمه :

هلاکت و نابودی دین و ایمان هر شخص در سه چیز است : تکبر، حرص ، حسد.

تکبر سبب نابودی دین و ایمان شخص می باشد و به وسیله تکبر شیطان - با آن همه عبادت ملعون گردید.

حرص و طمع دشمن شخصیت انسان است ، همان طوری که حضرت آدم علیه السلام به وسیله آن از

بهشت خارج شد.

حسد سبب همه خلاف ها و زشتی ها است و به همان جهت قایل برادر خود هاییل را به قتل رساند.

14 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ اَرْبَعُ اَصَابِعَ ، مَا رَأَيْتَ بَعَيْنِكَ فَهُوَ الْحَقُّ وَقَدْ تَسْمَعُ بِأُذُنَيْكَ بَاطِلًا كَثِيرًا. (76)

ترجمه :

فرمود: بین حق و باطل چهار انگشت فاصله است ، آنچه که را با چشم خود ببینی حق است ؛ و آنچه را شنیدی یا آن که برایت نقل کنند چه بسا باطل باشد.

15 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَلْعَارُ اَهْوَنُ مِنْ النَّارِ. (77)

ترجمه :

فرمود: سرزنش و ننگ شمردن مردم انسان را، آسان تر است از معصیت و گناهی که موجب آتش جهنم شود.

16 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا لَقِيَ اءَحَدُكُمْ اءَخَاهُ فَلْيَقْبَلْ مَوْضِعَ النُّورِ مِنْ جَبْهَتِهِ. (78)

ترجمه :

فرمود: وقتی انسان برادر موء من - و دوست - خود را ملاقات نمود، باید پیشانی و سجده گاه او را ببوسد.

17 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ أَلَّاهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا، وَلَيْسَ بِتَارِكِكُمْ سُدًى ، كَتَبَ آجَالَكُمْ، وَقَسَمَ بَيْنَكُمْ مَعَائِشَكُمْ، لِيَعْرِفَ كُلُّ ذِي لُبٍّ مَنَزِلَتَهُ، وَاِنْ مَاقَدَرَ لَهُ اءَصَابُهُ، وَمَا صُرِفَ عَنْهُ فَلَنْ يُصِيبَهُ. (79)

ترجمه :

فرمود: خداوند شما انسان ها را بیهوده و بدون غرض نیافریده و شما را آزاد، رها نکرده است . لحظات آخر عمر هر یک معین و ثبت می باشد، نیازمندی ها و روزی هر کس سهمیه بندی و تقسیم شده است تا آن که موقعیت و منزلت شعور و درک اشخاص شناخته گردد.

18 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ لَبَسَ ثَوْبَ الشُّهْرَةِ، كَسَاهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَوْبًا مِنَ النَّارِ. (80)

ترجمه :

فرمود: هر کس لباس شهرت - و انگشت نما، از جهت رنگ ، دخت ، مد و ... - بپوشد، روز قیامت خداوند، او را لباس آتشین خواهد پوشاند.

19 - سئلَ علیه السلام : عَنِ الْبُخْلِ؟ فَقَالَ: هُوَ اَنْ يَرَى الرَّجُلُ مَا اَنْفَقَهُ تَلْفًا، وَمَا اَمْسَكَهُ شَرْفًا. (81)  
ترجمه :

از حضرت پیرامون بخل سوء ال شد؟ در جواب فرمود:  
معنای آن چنین است که انسان آنچه را به دیگری کمک و انفاق کند فکر نماید که از دست داده و تلف شده است و آنچه را ذخیره کرده و نگه داشته است خیال کند برایش باقی می ماند و موجب شخصیت و شرافت او خواهد بود.

20 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : تَرَكُ الزَّنا، وَكُنْسُ الْفِئَاءِ، وَغَسْلُ الْأَناءِ مَجْلَبَةٌ لِلْغِنَاءِ: (82)  
ترجمه :

فرمود: انجام ندادن زنا، جاروب و نظافت کردن راهرو و درب منزل ، و شستن ظروف سبب رفاه و بی نیازی می گردد.

21 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : السِّيَاسَةُ اَنْ تَرعى حُقُوقَ اللَّهِ، وَحُقُوقَ الْأَحْيَاءِ، وَحُقُوقَ الْأَمْواتِ. (83)  
ترجمه :

فرمود: - مفهوم و معنای - سیاست آن است که حقوق خداوند و حقوق موجودات زنده و حقوق مردگان را رعایت کنی .

22 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ما تَشاورَ قَوْمٌ إِلَّا هَدُوا إِلَّا لى رُشْدِهِمْ. (84)  
ترجمه :

فرمود: هیچ گروهی در کارهای - اجتماعی ، سیاسی ، اقتصادی ، فرهنگی و ... - با یکدیگر مشورت نکرده اند مگر آن که به رشد فکری و عملی و... رسیده اند.

23 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْخَيْرُ الَّذى لا شَرَفَ لَهُ: اِشْكُرْ مَعَ النِّعْمَةِ، وَالصَّبْرُ عَلَى النَّازِلَةِ. (85)  
ترجمه :

فرمود: آن خوبی که شر و آفتی در آن نباشد شکر در مقابل نعمت ها و صبر و شکیبائی در برابر سختی

ها است .

24 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا بَنَ آدَمَ، لَمْ تَزَلْ فِي هَذِهِ عُمْرِكَ مُنْذُ سَقَطْتَ مِنْ بَطْنِ أُمِّكَ، فَخُذْ مِمَّا فِي يَدَيْكَ لِمَا يَبْنِي يَدَيْكَ. (86)

ترجمه :

فرمود: ای فرزند آدم از موقعی که به دنیا آمده ای در حال گذراندن عمرت هستی ، پس از آنچه داری برای آینده ات (قبر و قیامت ) ذخیره نما.

25 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ مَنْ خَوْفَكَ حَتَّى تَبْلُغَ الْأَمْنَ، خَيْرٌ مِمَّنْ يُوءَمِنُكَ حَتَّى تَلْتَقِيَ الْخَوْفَ. (87)

ترجمه :

فرمود: همانا کسی تو را - در برابر عیب ها و کم بودها - هشدار دهد تا آگاه و بیدار شوی ، بهتر است از آن کسی که فقط تو را تعریف و تمجید کند تا بر عیب هایت افزوده گردد.

26 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْقَرِيبُ مَنْ قَرَّبَتْهُ الْمَوَدَّةُ وَإِنْ بَعْدَ نَسْبِهِ، وَالْبَعِيدُ مَنْ بَاعَدَتْهُ الْمَوَدَّةُ وَإِنْ قَرُبُ نَسْبِهِ. (88)

ترجمه :

فرمود: بهترین دوست نزدیک به انسان آن کسی است که در تمام حالات دلسوز و با محبت باشد گرچه خویشاوندی نزدیک نداشته باشد.

و بیگانه ترین افراد کسی است که از محبت و دلسوزی بعید باشد گرچه از نزدیک ترین خویشاوندان باشد.

27 - وَسُئِلَ عَنِ الْمَرْوَةِ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : شُحُّ الرَّجُلِ عَلَى دِينِهِ، وَإِصْلَاحُهُ مَالَهُ، وَقِيَامُهُ بِالْحَقُوقِ.

ترجمه :

از حضرت سلام الله علیه پیرامون مروت و جوانمردی سوء ال شد، فرمود:

جوانمرد کسی است که در نگهداری دین و عمل به آن تلاش نماید، در اصلاح اموال و ثروت خود همت گمارد، و در رعایت حقوق طبقات مختلف پا بر جا باشد.

28 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عَجِبْتُ لِمَنْ يُفَكِّرُ فِي مَاءِ كَوْلِهِ كَيْفَ لَا يُفَكِّرُ فِي مَعْقُولِهِ، فَيَجْنِبُ بَطْنَهُ مَا يُوءَذِيهِ،



وَيُودَّعُ صَدْرَهُ مَا يُرْدِيهِ. (90)

ترجمه :

فرمود: تعجب می کنم از کسی که در فکر خوراک و تغذیه جسم و بدن هست ولی درباره تغذیه معنوی روحی خود نمی اندیشد، پس از غذاهای فاسد شده و خراب دوری می کند.

و عقل و قلب و روح خود را کاری ندارد - هر چه و هر مطلب و برنامه ای به هر شکل و نوعی باشد استفاده می کند - .

29 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : غَسْلُ الْيَدَيْنِ قَبْلَ الطَّعَامِ يُنْفِي الْفَقْرَ، وَبَعْدَهُ يُنْفِي الْهَمَّ. (91)

ترجمه :

فرمود: شستن دست ها قبل از طعام فقر و تنگدستی را می زداید و بعد از آن ناراحتی ها و آفات را از بین می برد.

30 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : حُسْنُ السُّؤَالِ نِصْفُ الْعِلْمِ. (92)

ترجمه :

فرمود: کسی که عادت سوء ال و حالت پرس و جو دارد مثل آن است که نصف علم ها را فرا گرفته باشد.

31 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ الْحِلْمَ زِينَةً، وَالْوَفَاءَ مَرْوَةً، وَالْعَجَلَةَ سَفَةً. (93)

ترجمه :

فرمود: صبر و شکیبائی زینت شخص ، وفای به عهد علامت جوانمردی ، و عجله و شتابزدگی (در کارها بدون اندیشه ) دلیل بی خردی می باشد.

32 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ اسْتَخَفَّ بِإِخْوَانِهِ فَسَدَتْ مَرْوَتُهُ. (94)

ترجمه :

فرمود: کسی که دوستان و برادرانش را سبک شمارد و نسبت به آن ها بی اعتناء باشد، مروّت و جوانمردیش فاسد گشته است .

33 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ نَمَّا يُجْزَى الْعِبَادُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ. (95)

ترجمه :

فرمود: همانا در روز قیامت بندگان به مقدار عقل و درک و شعورشان مجازات می شوند.

34 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الْمَالِ ، وَالَّذِينَ لَعِبُ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ ، يُحِيطُونَهُ مَادَرَتْ بِهِ مَعَايِشُهُمْ ، فَإِذَا مُحْصُوا لِلْأُتْلَاءِ قُلُوبُ الدَّيَّانُونَ . (96)

ترجمه :

فرمود: همانا مردم اسیر و بنده دنیا و اموال آن هستند، و دین را وسیله رسیدن به اهداف خود قرار داده اند و به هر نوعی که زندگی آن ها تاءمین شود حرکت می کنند. بنابر این هنگامی که در بوته آزمایش در آیند، دین داران اندک خواهند شد.

35 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَلْمِزَاحُ يَأْ كُلُّ الْهَيْبَةِ ، وَقَدْ أَكْثَرَ مِنَ الْهَيْبَةِ الصَّامِتِ (97)

ترجمه :

فرمود: مزاح و شوخی - های زیاد و بیجا - شخصیت و وقار انسان را از بین می برد، و چه بسا افراد ساکت دارای شخصیت و وقار عظیمی می باشند.

36 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَلَلُّوْءٌ أَمْ لَا تَشْكُرُ النِّعْمَةَ . (98)

ترجمه :

فرمود: از علائم پستی شخص ، شکر نکردن از ولی نعمت است .

37 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَقَضَاءُ حَاجَةٍ أَخٍ لِي فِي اللَّهِ أَحَبُّ مِنِّي إِعْتِكَافٍ شَهْرٍ . (99)

ترجمه :

فرمود: هر آینه بر آوردن حاجت و رفع مشکل برادرم ، از یک ماه اعتکاف ، در مسجد - و عبادت مستحبی نزد من - بهتر و محبوب تر است .

38 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ الدُّنْيَا فِي حَلَالِهَا حِسَابٌ ، وَفِي حَرَامِهَا عِقَابٌ ، وَفِي الشُّبُهَاتِ عِتَابٌ ، فَأَنْزِلِ الدُّنْيَا بِمَنْزِلَةِ الْمَيْتَةِ ، خُذْ مِنْهَا مَا يَكْفِيكَ . (100)

ترجمه :

فرمود: چیزهای دنیا اگر حلال باشد حساب و بررسی می شود و اگر از حرام به دست آید عذاب و

عقاب دارد و اگر حلال و حرام آن معلوم نباشد سختی و ناراحتی خواهد داشت .  
پس باید دنیا (و موجوداتش ) را همچون میته و مرداری بشناسی که به مقدار نیاز و اضطرار از آن استفاده کنی .

39 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَاعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَاءَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا، وَاعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَاءَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا. (101)  
ترجمه :

فرمود: در دنیا چنان برنامه ریزی کن - از نظر اقتصاد و صرفه جوئی و... - مثل آن که می خواهی همیشه دوام داشته باشی ، و نسبت به آخرت به نوعی حرکت و کار کن مثل این که فردا خواهی مُرد.  
40 - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اءَكَيْسُ الْكَيْسِ التَّقَى ، وَ اءَحْمَقُ الْحَمَقِ الْفُجُورَ، الْكَرِيمُ هُوَ التَّبَرُّعُ قَبْلَ السُّوءِ  
ال. (102)

ترجمه :

فرمود: زیرک ترین و هوشیارترین افراد، شخص باتقوا و پرهیزکار می باشد؛ اءحمق و نادان ترین افراد، کسی است که تبه کار و اهل معصیت باشد؛ گرامی ترین و باشخصیت ترین افراد، آن کسی است که به نیازمندان پیش از اظهار نیازشان ، کمک نماید.  
پاورقی‌ها:

63- تنبيه الخواطر، معروف به مجموعه ورام : ص 427، بحار: ج 68، ص 184، ضمن ح 44.

64- كلمه الامام الحسن عليه السلام : 7، ص 211.

65- كلمه الامام الحسن عليه السلام : 7، ص 25، بحارالانوار: ج 44، ص 23، ح 7.

66- إحقاق الحق: ج 11، ص 183، س 2 و ص 185.

67- دعوات الراوندی : ص 24، ح 13، بحارالانوار: ج 89، ص 204، ح 21.

68- بحالا نوار: ج 75، ص 111، ضمن ح 6.

69- وافی : ج 4، ص 1553، ح 2، تهذيب الاحكام : ج 2، ص 321، ح 2.166

70- تحف العقول : ص 234، س 14، من لا يحضره الفقيه : ج 1، ص 511، ح 1479.

71- تحف العقول : ص 235، س 7، مستدرک : ج 3، ص 359، ح 3778.

- 72- إحقاق الحقّ: ج 11، ص 238، س 2.
- 73- إحقاق الحقّ: ج 11، ص 235، س 7.
- 74- كلمة الامام الحسن عليه السلام : ص 140.
- 75- اعيان الشّيعة: ج 1، ص 577، بحارالانوار: ج 75، ص 111، ح 6.
- 76- تحف العقول : ص 229، س 5، بحارالانوار: ج 10، ص 130، ح 1.
- 77- كلمة الامام حسن عليه السلام : ص 138، تحف العقول : ص 234، س 6، بحارالانوار: ج 75، ص 105، ح 4.
- 78- تحف العقول : ص 236، س 13، بحارالانوار: ج 75، ص 105، ح 4.
- 79- تحف العقول : ص 232، س 2، بحارالانوار: ج 75، ص 110، ح 5.
- 80- مستدرک الوسائل : ج 3، ص 245، ح 4.
- 81- اعيان الشّيعة: ج 1، ص 577، بحارالانوار: ج 75، ص 113، ح 7.
- 82- كلمة الامام حسن عليه السلام : ص 212، بحارالانوار: ج 73، ص 318، ح 6.
- 83- همان مدرک : ص 57.
- 84- تحف العقول : ص 233، اعيان الشّيعة: ج 1، ص 577، بحارالانوار: ج 75، ص 105، ح 4.
- 85- تحف العقول : ص 234، س 7، بحارالانوار: ج 75، ص 105، ح 4.
- 86- كلمة الامام الحسن عليه السلام : ص 35، بحارالانوار: ج 75، ص 111، ح 6.
- 87- إحقاق الحقّ: ج 11، ص 242، س 2.
- 88- تحف العقول : ص 234، س 3، بحارالانوار: ج 75، ص 106، ح 4.
- 89- تحف العقول : ص 235، س 14، بحارالانوار: ج 73، ص 312، ح 3.
- 90- كلمة الامام الحسن عليه السلام ، ص 39، بحارالانوار: ج 1، ص 218، ح 43.
- 91- كلمة الامام الحسن عليه السلام : ص 46.
- 92- كلمة الامام الحسن عليه السلام : ص 129.
- 93- كل الامام الحسن عليه السلام : ص 198.

- 94- کلمة الامام الحسن عليه السلام : ص 209.
- 95- کلمة الامام الحسن عليه السلام : ص 209.
- 96- إحقاق الحقّ: ج 11، ص 234، س 8.
- 97- کلمة الامام الحسن عليه السلام : ص 139، بحارالانوار: ج 75، ص 113، ح 7.
- 98- کلمة الامام الحسن عليه السلام : ص 139، بحارالانوار: ج 75، ص 105، ح 4.
- 99- کلمة الامام الحسن عليه السلام : ص 139.
- 100- کلمة الامام الحسن عليه السلام : ص 36، بحارالانوار: ج 44، ص 138، ح 6.
- 101- کلمة الامام الحسن عليه السلام : ص 37، بحارالانوار: ج 44، ص 138، ح 6.
- 102- إحقاق الحقّ: ج 11، ص 20 س 1، بحارالانوار: ج 44، ص 30.

### ذکر مصیبت امام حسن مجتبی علیه السلام

از امام صادق علیه السلام روایت شده که امام حسن علیه السلام به اهل بیت خود می فرمود : من مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله به زهر شهید خواهم شد . سوءال می کردند : چه شخصی این کار را می کند ؟ می فرمود : همسرم جُعه ! دختر اشعث بن قیس که معاویه زهری برایش می فرستد و به او سفارش می کند که آن زهر را به من بخوراند ! گفتند : او را از خانهات بیرون کن و او را از خود دور نما ! می فرمود : تا گناهی از او سر نزده است ، من چگونه او را از خانه بیرون کنم ؟ ولی شخصی به غیر از او ، مرا نخواهد کُشت !

بعد از مدتی ، معاویه زهری برای جُعه فرستاد و پیغام داد که اگر این زهر را به حسن علیه السلام بخورانی ، صد هزار درهم به تو می دهم و تو را به عقد پسر ، یزید در می آورم ! آن زن هم تصمیم گرفت به توصیه معاویه عمل نماید و امام علیه السلام را مسموم کند .

روزی جناب امام حسن علیه السلام روزه بود و روز بسیار گرمی بود و تشنگی بر آن جناب اثر کرده بود و سخت تشنه بود . جُعه ظرف شیری را که به زهر آغشته بود ، برای حضرت آورد . چون امام علیه السلام از آن شیر آشامید ، احساس کرد که مسموم شده است . فرمود : « إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ » . سپس خدا را حمد کرد که او را از این جهان فانی به بهشت باقی منتقل می کند و به دیدار جدّ و پدر و مادر و عموهای خود ، حمزه و جعفر ، دیده او را روشن می کند . بعد به جُعه فرمود : ای دشمن خدا ! مرا کُشتی ؟ خداوند تو را بکُشد ! قسم به خدا ! که بعد از من ، احدی تو را به زنی نمی گیرد و آن شخص تو را فریب داد و خداوند ، تو و او را به عذاب خود ، خوار فرماید !

در ایّامی که امام علیه السلام مسموم و در شرف شهادت بود ، مردی خدمت امام علیه السلام آمد و مشغول صحبت با حضرت بود ، ناگاه از گلوی امام علیه السلام ، خون بیرون آمد . حضرت طشتی طلبید و در زیر خون ها قرار داد آن شخص سوءال کرد : چرا از گلویتان خون می آید ؟ فرمود : معاویه زهری فرستاده بود که آن را به من خوراندند و زهر به جگر من رسیده است ! و این خون ها قطعات جگر من

می باشند پرسیدند : چرا خود را معالجه نمی کنید ؟ فرمود : مرگ را با چه می توان معالجه نمود ؟ در این میان ، امام حسین علیه السلام به همراه اسود وارد شدند . حسین علیه السلام برادر خود را در آغوش گرفت و سر مبارک و میان دو چشمش را بوسید . سپس نزد برادر نشست و مدتی آن دو با هم نجوا نمودند . اسود گفت : « إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ » . گویا خبر رحلت امام حسن علیه السلام به برادرش رسیده است<sup>(1)</sup> .

از زیاد مخارق نقل شده است که : وقتی زمان شهادت امام حسن علیه السلام رسید ، برادرش حسین علیه السلام را فرا خواند و فرمود : ای برادر ! هنگام جدائی من رسیده است و من به خدای خویش ملحق می شوم . . . . ای حسین ! چون از دنیا رفتم ، چشم مرا بر هم گذار و مرا غسل و کفن کن ! سپس بدنم را در تابوت گذاشته و بر سر قبر پیامبر صلی الله علیه و آله ببر تا با او دیدار کنم . بعد به سوی قبر جدّام فاطمه بنت اسد ببر و در آنجا دفنم نما ! مردم گمان می کنند که شما می خواهید مرا در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاک بسپارید و جمع شده و از شما ممانعت می کنند ! تو را به خدا سوگند ! مبادا درباره من به اندازه شیشه حجامتی خون ریخت شود ! . . .

وقتی امام علیه السلام رحلت نمود ، حسین علیه السلام بعد از غسل و کفن و نماز بر بدن شریفش ، جنازه را طبق وصیت ، به طرف مرقد نبی اکرم صلی الله علیه و آله حرکت داد . امّا مروان ، حاکم

(1) منتهی الامال .

مدینه ، دستور داد تا مأمورین راه را بر جنازه امام حسن علیه السلام بستند<sup>(1)</sup> !

و طبق روایتی آن بدن شریف را تیر باران کردند ، به طوری که هفتاد تیر از بدن حضرت ، بیرون کشیدند<sup>(2)</sup> .

از رسول خدا صلی الله علیه و آله در فضیلت زیارت امام حسن علیه السلام نقل شده که : چون فرزندم حسن را به زهر شهید کنند ، ملائکه آسمان های هفتگانه بر او می گریند و همه چیز حتی پرندگان

آسمان و ماهیان دریاها بر او می‌گیرند . هر چشمی که بر او بگرید ، در روزی که چشم‌ها کور می‌شوند ، کور نمی‌گردد . و هر شخصی که بر مصیبت او اندوهگین شود ، دلش در روزی که دل‌ها اندوهگین است ، غمگین نمی‌شود . و هر که او را در بقیع زیارت کند ، در روزی که قدم‌ها بر پل صراط لرزان است ، قدمش بر پل صراط ثابت باشد<sup>(3)</sup> .

---

(1) ارشاد .

(2) منتهی‌الامال .

(3) منتهی‌الامال .



## تبدیل تهدید به فرصت

بعد از آن همه خیانت‌ها و سستی‌هایی که در سپاه کوفه وجود داشت، اگر امام مجتبی - علیه السلام - به جنگ با معاویه ادامه می‌دادند، دیری نمی‌گذشت که حادثه ننگینی پیش می‌آمد. مثلاً لشکریان، خود آن حضرت را نیز تسلیم معاویه می‌کردند (۱). از امام مجتبی - علیه السلام - نقل شده است که اگر آن صلح (انجام نمی‌شد، شیعیان تماماً کشته می‌شدند. (۲)

قبول صلحنامه و اقامت امام مجتبی - علیه السلام - در مدینه اقدامی بود که تهدیدهای معاویه را تبدیل به فرصت نمود. هرچند مفتضح شدن معاویه و برچیده شدن حکومت فرزندان ابوسفیان در سالیان دراز، بعد واقع شد؛ اما همه این پیروزی‌ها جز در سایه اقدامات امام مجتبی - علیه السلام - محقق نمی‌گشت.

اقدام دیگر آن حضرت، معرفی کردن چهره واقعی معاویه برای تاریخ است. معاویه فردی بود که از رسانه‌های وقت، بیشترین استفاده را در موجه نشان دادن خود برد. ساختن احادیث جعلی یکی از کارهای او بود. اگر اقدامات ائمه اطهار علیهم السلام نبود، هم اکنون ما معاویه را فردی دیندار و خیرخواه و مهربان تصور می‌کردیم و مقام او را گرامی می‌داشتیم، اما امام حسن - علیه السلام - به طرق گوناگونی چهره واقعی او را به مردم شناساندند.

با وجود آنکه بسیاری از شروط امام مجتبی - علیه السلام - در صلحنامه توسط معاویه شکسته شد، وجود این شروط و ثبت شدن آن در تاریخ برای شناسایی شخصیت معاویه بسیار راهگشاست. اینکه معاویه متعهد بود که به امام علی - علیه السلام - ناسزا گفته نشود و اینکه متعهد شده بود که برای خودش

جانشین تعیین نکند ولی به خلاف عهد خود عمل کرد، سر نخ‌هایی برای شناخت درست معاویه در ورای همه تبلیغات او به دست ما می‌دهد. شروط دیگر نیز شنیدنی است: معاویه باید بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کند و حضرت مجتبی - علیه السلام - او را «امیرالمومنین» (نخواند. ۳)

باز گشت امام به مدینه باعث شد که با فراغت بالی که از امور حکومتداری برای ایشان پیدا شده بود، جلوه‌گر عملی اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله به مردم باشند. شاید اگر این فرصت دست نداده بود، کسی پیدا نمی‌شد که حالات مخصوصی را که ایشان در خصوص عبادت داشتند برای ما گزارش کند. قطره‌ای از حلم و بردباری فراوان، بخشش و انفاقات بسیار و بزرگمنشی‌های ایشان در کتاب‌ها برای ما به یادگار مانده است.

شرح انفاق‌های ایشان نیز شنیدنی است. مثلاً سه بار در عمر هرچه داشت، حتی کفش‌های خود را به دو قسمت تقسیم کرد و نیمی از همه اموال خویش را در راه خدا داد. ایشان در طول عمر خود پیاده و گاه برهنه پا بیست و پنج بار به خانه خدا رفت و جریانات توجهات ایشان به خدای تعالی و یادآوری آخرت (نیز برای مردم دوران ما باورنکردنی می‌نماید. ۴)

صلح حسنی با معاویه، نسخه‌ای از صلح نبوی با کافران قریش

این مدت، فرصتی بود که هر چند در ظاهر تهدید و ذلت به حساب می‌آمد، در باطن زمینه ساز موفقیت‌ها و پیروزمندیهای اوصیاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود. از این روست که خود امام مجتبی - علیه السلام - صلح خویش را به صلح پیامبر صلی الله علیه و آله با کافران مکه در جریان حدیبیه تشبیه نمودند (۵) صلحی که به نظر بسیاری از اصحاب آن حضرت - یا حتی مردم زمان ما - ننگ آور به حساب آمد؛ اما اثرات موفقیت آمیز آن سال‌های بعد برای مردم آشکار شد به گونه‌ای که در آن شرایط با جنگ هرگز نمی‌شد آن موفقیت‌ها به دست آید. مثلاً افراد زیادی در آن دوران و بر اثر

قرارداد صلح توانستند با اسلام آشنا شده و مسلمان شوند.

از تشبیهی که امام مجتبی - علیه السلام - درباره صلح خویش با معاویه نموده‌اند در می‌یابیم که برکات فراوانی که برای اسلام و تشیع پیدا شد، در اثر تدبیرهای امام مجتبی - علیه السلام - رخ داده است. جریان عاشورا و تأثیری که آن قیام در لرزاندن دائمی تدبیر ظالمان و مزوران تاریخ اسلام نیز ریشه در اقدامات امام مجتبی - علیه السلام - دارد. در حقیقت امام مجتبی - علیه السلام - شرایط را به گونه‌ای مهیا نمودند که زمینه حرکت اصلاحی امام حسین - علیه السلام - بتواند به وجود بیاید. از این روی، امام مجتبی - علیه السلام - الگوی کاملی برای تبدیل تهدید به فرصت می‌باشد.

تکلیف ما برای نتایجی که به عمرمان کفاف نمی‌دهد

از امام مجتبی - علیه السلام - می‌آموزیم که گاه تکلیف به اقدامی داریم که نتیجه آن سال‌ها و یا حتی قرن‌ها بعد از مرگ ما ظاهر شود. این امر نباید ما را در مسیرمان سست کند.

پی نوشت

۱. رک: احتجاج، ج ۲، ص ۲۹۰.

۲. علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۱۱.

۳. شروط صلحنامه در کتاب های مختلف از جمله کتاب زندگینامه چهارده معصوم علیهم السلام تألیف

جناب سید محسن خرازی و سایر نویسندگان قابل مطالعه است

۴. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۱.

۵. علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۱۱.

امام حسن مجتبی (ع) ﷺ

أَنَا الضَّامِنُ لِمَنْ لَمْ يَهْجُسْ فِي قَلْبِهِ إِلَّا الرِّضَا أَنْ يَدْعُو اللَّهَ فَيَسْتَجَابَ لَهُ؛

کسی که در دلش هوایی جز خشنودی خدا خطور نکند، من ضمانت میکنم که خداوند دعایش را مستجاب کند.

کافی : ج 2، ص 62، ح 11

غذای روح #

: امام حسن مجتبی (ع) علیه السلام ﷺ

عَجِبْتُ لِمَنْ يَتَفَكَّرُ فِي مَأْكُولِهِ كَيْفَ لَا يَتَفَكَّرُ فِي مَعْقُولِهِ، فَيَجَنَّبُ بَطْنَهُ مَا يُؤْذِيهِ، وَيُودِعُ صَدْرَهُ مَا يُرْدِيهِ؛

در شگفتم از کسی که درباره #خوراکی‌های خود اندیشه و تأمل می‌کند ولیکن درباره #نیازمندی‌های عقلی و فکری اش تأمل نمی‌کند، پرهیز می‌کند از آنچه معده اش را اذیت می‌نماید و سینه و قلب خود را از پست‌ترین چیزها پر می‌کند.

بحار الانوار: ج 1، ص 218

روایت شده است که امام حسن علیه السلام در مجلس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حاضر می گشت،

در حالی که هفت سال بیشتر از سنّ شریف او نگذشته بود،

وحی الهی را از لبهای مبارک پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می شنید،

و آن را حفظ می کرد،

و وقتی به خانه برمی گشت آنچه را حفظ کرده بود برای مادرش صدّیقه کبری علیها السلام بازگو می کرد،

و هرگاه علی علیه السلام نزد حضرت زهرا علیها السلام می آمد کلمات تازه ای از قرآن و وحی را از او می شنید،

از آن حضرت سؤال میفرمود که،

اینها را از کجا نقل می کنی ؟

عرض می کرد؛

. از فرزندان حسن علیه السلام

روزی آقا علی علیه السلام در خانه پنهان گشت تا اینکه امام حسن علیه السلام وارد خانه شد؛

و می خواست کلمات نورانی وحی الهی را که شنیده بود باز گو کند ولی نتوانست مثل گذشته صحبت کند،

بلکه به لرزه افتاد و کلماتش درهم شد؛

مادرش حضرت زهرا علیها السلام تعجب کرد؛ امام حسن علیه السلام عرض کرد؛

لَا تَعْجِبِينَ يَا أُمّاه، فَإِنَّ كَبِيرًا يَسْمَعُنِي وَاسْتَمَاعَهُ قَدْ أَوقَفَنِي

ای مادر ! تعجب نکن؛

گویا امروز شخص بزرگی به گفتار من گوش می دهد و شنیدن او مرا از تکلم باز داشته است

آنگاه آقا علی علیه السلام از محلّ خود،

!خارج شد ، و فرزند دلبندهش را بوسید

و در روایت دیگری نقل شده است که فرمود؛

يَا أُمّاه قُلِّ بَيَانِي وَكُلِّ لِسَانِي، لَعَلَّ سَيِّدًا يَرَعَانِي

ای مادر ! بیانم نارسا و زبانم ناتوان گردیده است گویا آقای بزرگواری مراقب من است

بحارالانوار ج 43 ص 338

گریه-های\_امام\_حسن#

امام حسن مجتبی (علیه السلام) نیز به مانند پدر بزرگوارشان امیرمؤمنان علی (علیه السلام) از ❀❀ آینده خویش به شدت نگران بودند. گریه ها و ناله های امام مجتبی (علیه السلام) از آینده خویش، و اظهار ناراحتی های شدید آن حضرت از احتمال گرفتار شدن به آتش جهنم، به گونه ای بود که گاهی برادر بزرگوارشان امام حسین (علیه السلام) به ایشان دلداری می دادند از جمله نقل شده است

همانا او، (امام حسن مجتبی (علیه السلام) در حال احتضار ناله و گریه شدیدی کرد، به گونه ای که ❀❀ (امام) حسین (علیه السلام) به ایشان گفتند: ای برادر من، این ناله و این گریه برای چیست؟! و حال آنکه، همانا، به سوی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) و به سوی پدرت و عمویت جعفر و فاطمه و خدیجه می روید و به تحقیق، جد شما به شما فرمود که همانا، آقای جوانان اهل بهشتید. شما سوابق (نیکوی) بسیاری دارید، همانا، شما پانزده بار پیاده به حج رفتید و دو بار اموال خود را در راه خدا تقسیم کردید، چه کردید و چه کردید.

امام حسین (علیه السلام) همینطور فضائل اخلاقی ایشان را شمردند، اما، به خدا قسم، سخنان امام ❀❀ حسین (علیه السلام) تنها، بر گریه و ناله ایشان افزود، سپس (امام حسن (علیه السلام) فرمود: ای برادر من، آیا من به سوی وحشتی عظیم و امری بزرگ نمی روم که تاکنون، بسوی مانند آن نرفته ام؟! من نمی دانم، آیا نفس من به سوی آتش می رود و باید به او تسلیت بگویم یا به سوی بهشت می رود و باید به او تبریک بگویم (ابن الجوزی، سبط، تذکره الخواص، (قم: منشورات الشریف الرضی، 1376 -

(1418)، ص 192 - 193

....اگر صلح امام حسن مجتبی (علیه السلام) نبود یک شیعه را زنده نمیگذاشتند

عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَقِيصًا قَالَ: قُلْتُ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليهم السلام) يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لِمَ دَاهَنْتَ مُعَاوِيَةَ وَصَالِحَتَهُ وَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّ الْحَقَّ لَكَ دُونَهُ وَأَنَّ مُعَاوِيَةَ ضَالٌّ بَاغٍ فَقَالَ يَا أَبَا سَعِيدٍ أَلَسْتُ حُجَّةَ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَإِمَامًا عَلَيْهِمْ بَعْدَ أَبِي (عليهم السلام) قُلْتُ بَلَى قَالَ أَلَسْتُ الَّذِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه واله وسلم) لِي وَلِأَخِي الْحَسَنِ وَالحُسَيْنِ إِمَامَانِ قَامَا أَوْ قَعَدَا قُلْتُ بَلَى - قَالَ فَإِنَّا إِذْنُ إِمَامٍ لَوْ قُمْتُ وَأَنَا إِمَامٌ إِذْ لَوْ قَعَدْتُ يَا أَبَا سَعِيدٍ عَلَيْهِ مُصَالِحَتِي لِمُعَاوِيَةَ عَلَيْهِ مُصَالِحَةُ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه واله وسلم) لِبَنِي ضَمْرَةَ وَبَنِي أَشْجَعٍ وَلِأَهْلِ مَكَّةَ حِينَ انْصَرَفَ مِنَ الْحَدِيثِيَّةِ أَوْلَيْكَ كُفَّارٌ بِالتَّنْزِيلِ وَمُعَاوِيَةُ وَأَصْحَابُهُ كُفَّارٌ بِالتَّأْوِيلِ يَا أَبَا سَعِيدٍ إِذَا كُنْتُ إِمَامًا مِنْ قَبْلِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ لَمْ يَجِبْ أَنْ يُسَفَّهُ رَأْيِي فِيمَا أَتَيْتُهُ مِنْ مُهَادَنَةٍ أَوْ مُحَارَبَةٍ وَإِنْ كَانَ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِيمَا أَتَيْتُهُ مُلْتَبِسًا أَلَا تَرَى الْخَضِرَ (على نبينا واله وعليه السلام) لَمَّا خَرَقَ السَّفِينَةَ وَقَتَلَ الْغُلَامَ وَأَقَامَ الْجِدَارَ سَخِطَ مُوسَى (على نبينا واله وعليه السلام) فِعْلُهُ لِاشْتِبَاهِ وَجْهِ الْحِكْمَةِ عَلَيْهِ حَتَّى أَخْبَرَهُ فَرَضِي هَكَذَا أَنَا سَخِطْتُمْ عَلَى بَعْضِكُمْ بِوَجْهِ الْحِكْمَةِ فِيهِ وَلَوْ لَا مَا أَتَيْتُ لَمَّا تَرَكْتُ مِنْ شِيعَتِنَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَحَدًا إِلَّا قُتِلَ



ابو سعید عقیصا می گوید: به حضرت امام حسن (علیه السلام) گفتم

چرا با معاویه صلح کردی و حال آنکه حق با تو و معاویه گمراه و ستمگر است؟

فرمود: آیا من پس از پدرم، حجت خدا و امام نیستم؟

گفتم آری.

فرمود: مگر رسول خدا در حق من و برادرم نفرمود: الحسن و الحسین امامان، قاما او قعدا؟ حسن و

حسین امامند چه قیام کنند و چه نکنند؟

گفتم: آری.

فرمود: پس من امام هستم، چه قیام کنم و چه نکنم

:آنگاه برای او، علت آنکه قیام نفرمود، توضیح داد که

به همان سبب با معاویه صلح کردم که پیامبر خدا با بنی ضمیره و بنی اشجع و با اهل مکه در حدیبیه صلح

کرد، با این تفاوت که آنان کافر بودند و معاویه و یاران او در حکم کافرند

ای ابو سعید! اگر من از جانب خداوند امامم، دیگر معنا ندارد که رای مرا سبک بشماری، گر چه مصلحت

آن بر تو پوشیده باشد

مثل من و تو، چون خضر و موسی است

خضر کارهایی می کرد که موسی مصلحت آنرا نمی دانست و در خشم می شد اما چون خضر او را آگاه

می ساخت، آرام می گرفت، من هم خشم شما را برانگیخته ام به این جهت که به مصالح کار من آشنا

نیستید، اما همینقدر بدان که اگر با معاویه صلح نمی کردم، شیعه ای روی زمین بازمی ماند

علل الشرائع الشيخ صدوق ؛ جلد 1 ؛ صفحه 211

امام مجتبی در پاسخ شخصی که به صلح آن حضرت اعتراض کرد، عوامل و موجبات اقدام خود را چنین بیان نمود:

من به این علت حکومت و زمامداری را به معاویه واگذار کردم که اعوان و یارانی برای جنگ با وی ❖ نداشتیم. اگر یارانی داشتم شبانه روز با او می جنگیدم تا کار یکسره شود. من کوفیان را خوب می شناسم و بارها آنها را امتحان کرده ام

آنها مردمان فاسدی هستند که اصلاح نخواهند شد، نه وفا دارند، نه به تعهدات و پیمان های خود □ ! پایبندند و نه دو نفر با هم موافقتند. بر حسب ظاهر به ما اظهار اطاعت و علاقه می کنند، ولی عملاً با دشمنان ما همراهند

بحار الانوار ج 44 ص 147

پیشوای دوم که از سستی و عدم همکاری یاران خود به شدت ناراحت و متاثر بود، روزی خطبه ای ایراد فرمود و طی آن چنین گفت:

در شگفتم از مردمی که نه دین دارند و نه شرم و حیا. وای بر شما معاویه به هیچ یک از وعده هایی که « در برابر کشتن من به شما داده، وفا نخواهد کرد. اگر من با معاویه بیعت کنم، وظایف شخصی خود را بهتر از امروز می توانم انجام بدهم، ولی اگر کار به دست معاویه بیفتد، نخواهد گذاشت آیین جدم پیامبر را در جامعه اجرا کنم

به خداسوگند (اگر به علت سستی و بی وفایی شما) ناگزیر شوم زمامداری مسلمانان را به معاویه □! واگذار کنم، یقین بدانید زیر پرچم حکومت بنی امیه هرگز روی خوش و شادمانی نخواهید دید و گرفتار انواع اذیت ها و آزارها خواهید شد.

هم اکنون گویی به چشم خود می بینم که فردا فرزندان شما بر در خانه فرزندان آنها ایستاده و ✨ درخواست آب و نان خواهند کرد؛ آب و نانی که از آن فرزندان شما بوده و خداوند آن را برای آنها «قرار داده است، ولی بنی امیه آنها را از در خانه خود رانده و از حق خود محروم خواهند ساخت

:آنگاه امام افزود □!

اگر یارانی داشتم که در جنگ با دشمنان خدا با من همکاری می کردند، هرگز خلافت را به معاویه «...واگذار نمی کردم، زیرا خلافت بر بنی امیه حرام است

جلای العیون، ج 1 ص 345

امام مجتبی که ماهیت پلید حکومت معاویه را بخوبی می شناخت، روزی در مجلسی که معاویه حاضر □! بود، سخنانی ایراد کرد و ضمن آن فرمود: «سوگند به خدا، تا زمانی که زمام امور مسلمانان در دست بنی امیه است، مسلمانان روی رفاه و آسایش نخواهند دید

شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 16 ص 28

حدیث #

بخل چیست؟

سُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنِ الْبُخْلِ؟

فَقَالَ: هُوَ أَنْ يَرَى الرَّجُلُ مَا أَنْفَقَهُ تَلَفًا، وَمَا أُمْسَكَهُ شَرَفًا.

از حضرت امام حسن مجتبی (ع) لیه السلام پیرامون بخل سؤال شد؟

در جواب فرمود:

معنای آن چنین است که انسان آنچه را به دیگری کمک و انفاق کند فکر نماید که از دست داده و تلف شده است و آنچه را ذخیره کرده و نگه داشته است خیال کند برایش باقی می ماند و موجب شخصیت و شرافت او خواهد بود.

«أعيان الشيعة، ج 1، ص 577»

چقدر این افراد پست بودند!.....عبداللہ بن عباس، فرمانده سپاه امام حسن مجتبی، یک میلیون درهم از معاویه گرفت و سپاه امام برحق، امام حسن مجتبی مظلوم را رها کرد و با هشت هزار سرباز به معاویه پیوست! چقدر این ادم پست بود. بهترین فرد را رها کرد و به بدترین فرد ملحق گشت! همچنین امام

حسن علیه السلام گروهی را به فرماندهی فردی از قبیله کَنده به سوی معاویه فرستاد و دستور داد در «انبار»، لشکر بزند و تا فرمان نرسیده، کاری نکند. وقتی معاویه مطلع شد، در نامه ای به او نوشت: اگر نزد من بیایی، فرماندهی بخشی از نواحی شامات یا جزیره را - که قابل تو را ندارد - به تو می سپارم. وی پانصد هزار درهم نقداً فرستاد. او پول را گرفت و با 200 نفر از یاران و خاندانش به معاویه پیوست. امام بعد از آگاهی از این خیانت برخاست و فرمود

هذا الکندی توجّه الی معاویة و غدر بی و بکم و قد اخبرتکم مرّة بعد اخری أنّه لا وفاء لکم انتم «  
عبیدالدّینا ...! این کندی است که به سوی معاویه رفت و به من و شما خیانت کرد و من بارها به شما  
...گفتم که وفا ندارید و بندگان دنیا بید

امام شخصی از قبیله مراد را با 4000 نفر فرستاد و از او در حضور مردم خواست خیانت نکند و به خودش هم گفت که به زودی خیانت خواهی کرد. او با سوگندهایی که کوه ها تاب آنها را ندارد، قسم یاد کرد که چنین نمی کند. اما وقتی به انبار رسید، پیک های معاویه آمدند و علاوه بر دادن وعده ها، پانصد هزار درهم نیز تقدیم کردند. و او هم به پیمان خود وفادار نماند. امام بار دیگر فرمود  
من بارها به شما گفتم که برای خدا به هیچ پیمانی وفا نمی کنید. اینک، این رفیق شما مرادی است که «  
...! به من و شما خیانت کرد و به معاویه پیوست

الخرائج والجرائح، ج 2، ص 574.... لعنت خدا بر این فرماندهان خیانتکار و اربابشان معاویه باد! و این نتیجه پول پرستی است. ادم پول پرست، خدایش سکه و پول است! مواظب باشیم پول پرست نشویم که در اینصورت حاضر میشویم امام زمان خود را به پول بفروشیم!.. انوقت یاران و صحابه امام حسن مظلوم اعتراض می کردند چرا با معاویه صلح کردید؟ آیا کور بودند و نمی دیدند که فرماندهان سپاه به امام مظلوم خیانت کردند؟ آیا نمی دیدند که امام مظلوم یآوری ندارد؟ اینجا بود که ان امام مظلوم او که گوشه جگر زهرای مرضیه بود فرمود: سوگند به خدا! اگر با معاویه بجنگم، اینان (کوفیان و شیعه نماها) مرا

کتف بسته تسلیم او می کنند. پس اگر در حال عزّت با او صلح کنم، بهتر است تا در حال اسیری مرا  
بکشد یا بر من منّت نهد و این منّت او ننگ بنی هاشم تا پایان روزگاران باشد  
احتجاج، ج 2، ص 69. 26.....بابی انت و امی یا امام حسن مجتبی. ای کاش بودیم و یاریت می کردیم